معارف قرآن در المیزان

تفسیر موضوعی المیزان

کتاب پانزدهم

دعاها و آرزوهای انسان

تالیف: سید مهدی امین

تجدید نظر ۱۰۴۱

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.**

**اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد... و**

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »** **(الـميزان ج ۱، ص ۲۶.** )

**مولف تفسیر المیزان**

علامه فقید آیة اللّه سید محمدحسین طباطبا‌ئي



**(تصویر علامه طباطبایی - رنگ روغن - کار سید مهدی امین ۱۳۷۰)**

**فهرست مطالب**

[مقـدمـه مـؤلـف 7](#_Toc98660829)

[فصل اول 10](#_Toc98660830)

[مبانی دعا 10](#_Toc98660831)

[مفهوم دعا و نظام حاكم بر آن 10](#_Toc98660832)

[1 ـ مفهـــــوم دعـــا: 10](#_Toc98660833)

[2 ـ رابطه دعا با مالكيت الهى: 11](#_Toc98660834)

[3 ـ خواستن از روى فطرت: 11](#_Toc98660835)

[5 ـ عدم استكبار در درخـواست 13](#_Toc98660836)

[6 ـ دعوت الهى و توفيق دعا: 14](#_Toc98660837)

[دعـا و دعـوت حـق 15](#_Toc98660838)

[دعـا و تقـديـر الهى و مقدرات 16](#_Toc98660839)

[هـدايـت درخواست‏ها و دعـاها بـوسيله فطـرت 17](#_Toc98660840)

[تحليل روايتى درباره دعـا و درخـواست‏هاى انسان 19](#_Toc98660841)

[1 ـ رابطـه اسباب ظـاهرى با درخواست‏هاى فطرى 19](#_Toc98660842)

[2 ـ نظام فطرى و نظام خيالى حاكم بر دعا و درخواست‏هاى انسان 20](#_Toc98660843)

[فصل دوم 21](#_Toc98660844)

[انواع دعا 21](#_Toc98660845)

[دعـاهـاى قـابـل قبـول و دعاهاى غيرقابل قبول 21](#_Toc98660846)

[دعاهاى مكرآميز و بى‏موقع 22](#_Toc98660847)

[دعـا براى زينت ظاهرى و باطنى اعمـال 22](#_Toc98660848)

[دعـا براى اصلاح نسل انسان 23](#_Toc98660849)

[خواست‏هاى اخـروى انسان و شرايط تحقق آن 24](#_Toc98660850)

[تــأميـن خـواسـت‏هاى دنيــوى انسـان 25](#_Toc98660851)

[دعـا بـراى امور دنيوى و اخروى 26](#_Toc98660852)

[دعـاهاى حـق و دعاهاى بـاطل 27](#_Toc98660853)

[دعـــاى شــــــرّ 27](#_Toc98660854)

[فصل سوم 29](#_Toc98660855)

[اجابت دعا 29](#_Toc98660856)

[عبوديّت كل جهان 29](#_Toc98660857)

[بنـدگى و عبـوديت در قـامـوس قرآن 30](#_Toc98660858)

[فقر و نياز مطلق انسان‏ها به خداى غنى و حميد 31](#_Toc98660859)

[نظام عبوديت و حق ربوبى 32](#_Toc98660860)

[حـــق بنـــدگى 33](#_Toc98660861)

[ظـرفيـت عبــودى 34](#_Toc98660862)

[سيـــر در مسيـــر عبـوديت 35](#_Toc98660863)

[مهاجرت از افق شرك به موطن عبوديت و مقام توحيد 37](#_Toc98660864)

[غـرق‏شدگان دريـاى عبـوديت 38](#_Toc98660865)

[مراتب بندگى و مراتب گناه 39](#_Toc98660866)

[فصل چهارم 40](#_Toc98660867)

[طرز دعا کردن 40](#_Toc98660868)

[تعليمـات قـرآن بـراى بهتر دعا كردن 40](#_Toc98660869)

[تعليمــات معصـوميـن بـراى بهتـر دعـا كــردن 42](#_Toc98660870)

[زمــان منــاسب بــراى دعــا کردن 45](#_Toc98660871)

[فصل پنجم 47](#_Toc98660872)

[دعای پیامبران و بزرگان 47](#_Toc98660873)

[دعــاى آدم عليه‏السلام 47](#_Toc98660874)

[دعــاهــاى حضــرت نــوح علیه السلام 48](#_Toc98660875)

[اولین دعای حضرت نوح علیه السلام 48](#_Toc98660876)

[دومین دعـاى حضــرت نــوح علیه السلام 50](#_Toc98660877)

[دعاهاى تاريخى حضرت ابراهيم عليه‏السلام 51](#_Toc98660878)

[اولین دعـاى حضــرت ابراهیم علیه السلام 51](#_Toc98660879)

[دومین دعـاى حضــرت ابراهیم علیه السلام 52](#_Toc98660880)

[سومین دعـاى حضرت ابـراهيـم عليه‏السلام 53](#_Toc98660881)

[چهارمین دعای حضرت ابراهيم عليه‏السلام 54](#_Toc98660882)

[پنجمین دعاى حضـرت ابـراهيم عليه‏السلام 55](#_Toc98660883)

[ششمین دعـاى حضـرت ابراهيم و اسماعيل عليه‏السلام 57](#_Toc98660884)

[هفتمین دعاى ابراهيم عليه‏السلام - براى اعطاى حكمت و صلاح ذات 57](#_Toc98660885)

[دعاى حضـرت يعقوب علیه السلام 58](#_Toc98660886)

[دعــاهــاى حضــرت یوسف علیه السلام 59](#_Toc98660887)

[اولین دعـاى حضـرت يـوسف عليه‏السلام 59](#_Toc98660888)

[دومین دعـاى حضرت يـوسف عليه‏السلام 60](#_Toc98660889)

[دعاهاى حضرت موسى عليه‏السلام 62](#_Toc98660890)

[دعاهای ششگانه حضرت موسى عليه‏السلام 62](#_Toc98660891)

[دعـاى حضرت سليمـان عليه‏السلام 67](#_Toc98660892)

[دعــاى حضــرت يــونــس عليه‏السلام 68](#_Toc98660893)

[دعاى حضـرت ايوب عليه‏السلام 70](#_Toc98660894)

[دعـاى زكريا عليه‏السلام براى درخواست فرزند 70](#_Toc98660895)

[دعــاى حضــرت عيســى عليه‏السلام 72](#_Toc98660896)

[دعاى حضرت محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پيامبر گرامی خدا 73](#_Toc98660897)

[دعا و درخواست پرهيزكاران 75](#_Toc98660898)

[دعا و چكيده آرزوهاى بنده‏اى شايسته در مسير عبوديـت 76](#_Toc98660899)

[فهرست کتابهای ۷۷ جلدی معارف قرآن در المیزان 77](#_Toc98660900)

#

# مقـدمـه مـؤلـف

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**إِنهُ لَقُرْآنٌ كَريم في‏ كِتابٍ مَكْنُون‏ لا يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُون**

**اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون!**

**كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد!**

**معارف قرآن در المیزان**

**تفسیر موضوعی المیزان**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است، كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

**اهمیت کتاب**

* « ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...!»

در سایت گودریدز:[*www.goodreads.com/book/show/8553126*](http://www.goodreads.com/book/show/8553126) که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهائی را که خوانده اند معـرفی کنند، آقای محمد رضــا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جـلد اول « معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش به نحو بالا معرفی کرده است.

در حال حاضر تعداد زیادی از سایت های اینترنتی و کتابخانه های دیجیتال قسمت زیادی از این ۷۷ جلد را در سایت های خود قرار داده اند، و همچنین برخی اساتید دانشگاه ها آنها را به عنوان کتاب مرجع به دانشجویان خود معرفی کرده اند.

**هدف از موضوعی کردن المیزان**

آیات شریفه قرآن کریم موضوعاتی مانند اصول دین، فروع دین، قوانین و احکام شرع مقدس اسلام، اخلاقیات، اصول زندگی و اصول حکومت را شامل هستند و همچنین مطالبی درباره آفرینش عالم، آسمان ها، زمین، زندگی اخروی، بهشت، دوزخ و امثال آنها، و نیزدرباره سرمنزل نهائی انسان و بازگشتش به ملاقات پروردگار را در بر دارند.

 این موضوعات و احکام در آیات مقدس قرآن درمدت بیست و سه سال نبوت پیامبر گرامی خدا در انواع شرایط زمان و مکان و البته بدون طبقه بندی موضوعی، نازل شده است. واضح است تفاسیر قرآن کریم از جمله تفسیر گرانمایه المیزان هم با مراعات همان ترتیب اولیه به شرح و تفسیر پرداخته اند، که اهمیت این روش در مورد یک کتاب هدایت آسمانی برهمه روشن است.

 برای سهولت مراجعه و مطالعه خلاصه مطالب این تفاسیرنیاز بود آنها به ترتیب موضوع طبقه بندی شوند، لذا کتاب های معارف قرآن در المیزان برای همین منظور تالیف یافتند.

 در شروع کار مطالب تحت ۲۲ جلد آماده شد و چند جلد اولیه آن نیز توسط سازمان تبلیغات اسلامی در قطع وزیری چاپ و انتشار یافت. چون مجلدات برای مطالعه حجیم تشخیص داده شد لذا موضوعات برای چاپ در۷۷ جلد قطع جیبی مجددا تنظیم گردید که مجلداتی از آن توسط موسسه قرآنی تفسیر جوان منتشر گردید.

 ضمنا تذکر این نکته را ضروری می دانم که از شروع کتابها تا پایان تاریخ ادیان از مجلدات چهل جلدی ترجمه فارسی استفاده شده بقیه مطالب از چاپ ۲۰ جلدی، لطفا در صورت لزوم مراجعه تطبیفی با اصل المیزان شماره آیات هم در نظر گرفته شود.

**ترجمه انگلیسی تفسیر موضوعی شده**

 بعد از اتمام تالیف ۷۷ جلد به زبان فارسی مولف با کمک خدای سبحان اقدام به ترجمه کامل آنها نمود که در حال حاضر ۲۲ جلد بشرح زیر آماده شده و به همراه کتابهای فارسی در سایت زیر قرار گرفته است. برای جستجوی کتابها می توانید در اینترنت و موبایل با عنوان:

 " معارف قرآن در المیزان" و یا "www.Almizanref.ir “ جستجو نمایید.

**اسامی کتابها با ترجمه انگلیسی کامل:**

**BOOK 1 - INTRODUCING GOD, HIS COMMAND AND HIS CREATION,**

**BOOK 2 -**[**DEVISING, PREDESTINATION, AND DESTINY**](http://almizanref.epage.ir/images/almizanref/content/files/2-ALMIZAN%20English%20CLASSIFICATION%20-COMPLETE-%20Devising%20Predestination%20Destiny%20.pdf)

**BOOK 3 - DIVINE DECREE AND DIVINE TRADITIONS**

**BOOK 4 - START AND END OF THE UNIVERSE**

**BOOK 5 - CREATION SYSTEM**

**BOOK 6 - ANGELS**

**BOOK 7 - JINN AND SATAN**

**BOOK 8 - CREATION OF MANKIND**

**BOOK 9 - SOUL AND LIFE**

**BOOK 10 - PERCEPTUAL, EMOTIONAL, AND INTELLECTUAL SYSTEM OF HUMAN**

**BOOK 11 - HUMAN SELF AND LOVE**

**BOOK 12 - HEART, WISDOM, KNOWLEDGE, AND SPEECH**

**BOOK 13 - HUMAN SPIRITUAL DEVELOPMENT AND CORRECTIVE MOTION**

**BOOK 14 - SECRET OF SRVITUDE**

**BOOK 15 - HUMAN REQUESTS AND PRAYERS (Present Volume)**

**BOOK 29 - MUHAMMAD Last Messenger of Allah**

 **BOOK 31 - Specifications of HOLY QURAN - Revelation, Collection, Interpretation**

**BOOK 38 - ISLAMIC FAMILY LIFE**

**BOOK 41 - ISLAMIC SOCIETY**

**BOOK 42 - BASIS OF ISLAMIC ETHICS**

**BOOK 54 - PARADISE**

**BOOK 56 - MEETING WITH GOD**

 **ضمناّ مجلدات مزبور را در وبسایتهای زیر نیز می توانید جستجو کنید:**

[www.almizanref.ir](http://www.almizanref.ir)

<https://library.tebyan.net/fa/170080/>...

[www.ghbook.ir/index.php?option=com\_dbook&task](http://www.ghbook.ir/index.php?option=com_dbook&task)...

[www.tafsirejavan.com/index.php/.../](http://www.tafsirejavan.com/index.php/.../)

<https://sites.google.com/site/almizanclassified>

<https://sites.google.com/site/almizanrefrence>

 **در پایان شکرگزار پروردگار مهربان عالم هستم که این لطف و عنایت را بر این بنده ارزانی فرمود که از ۴۱ سالگی عمر اعطائی اش تا سن۸۵ سالگی اعطائی امروز بر تهیه و تالیف این مجلدات همت گمارم و برای مجلدات آتی نیز همچنان پروردگاری می فرماید... همه این نعمات را مرهون روح الهی علامه طبابائی هستیم که خدایش چنان اعطا فرمود که توانست بر پهنه گیتی نور خدا را گسترده سازد و برود! با فاتحه ای بلکه جبران کنیم!**

 **سید مهدی (حبیبی ) امین**

**۷ اسفند ماه ۱۴۰۰ - ۲۹ اسفند ماه ۱۴۰۰**

# فصل اول

## مبانی دعا

# مفهوم دعا و نظام حاكم بر آن

###### 1 **ـ مفهـــــوم دعـــا:**

«وَ اِذا سَـأَلَـكَ عِبادى عَنّـى فَـاِنّـى قَـريـبٌ اُجيـبُ دَعْـوَةَ الـدّاعِ اِذا دَعانِ...!»

«و هرگاه بندگانم مرا از تو پرسند من نزديكم چون صاحب دعا مرا خواند دعايش را اجابت كنــم پس مرا اجابت كننــد و به من ايمان آورنــد شايد رهبرى شوند!» (186 / بقره)

«دُعــاء» و «دَعْــوت» عبـارت اســت از ايــن كــه صــاحــب دعــا نظــر طــرف را بــه خــودش متــوجــه كنـد.

«سُــؤال» ايــن اســت كــه بعــد از متــوجــه كــردن او فــائــده و بهــره‏اى از او درخــواســت نمــايــد. بنــابــرايــن، ســؤال در حكم غــرض و نتيجــه دعــاســت.

###### 2 ـ رابطه دعا با مالكيت الهى:

بايد دانست كه اين ملك حقيقى خداست كه او را به تمــام معنــى نسبت به بندگان نزديك و از هر چيزى نزديك‏تر كرده است. مقتضاى چنين ملكى كه هرگونه تصرفى را بدون هيچ مانعى تجويز مى‏كند اين است كه هر دعايى را بنــده بكنــد اجــابــت نمـايد و هر حاجتى را از او بخــواهــد بــرآورد زيــرا ملك او عام است و تسلط و احاطه‏اش مقيد به هيــچ قيــد و شــرطـى نيســت. پس هر كارى را خدا خواست و بنده‏اش را مالك آن گردانيد و اذن داد كه واقــع شــود واقع مى‏شود، و هر چه را نخواست و انسان را مالك آن نكــرد و اذن نــداد كه واقع شــود واقع نمى‏شود هر چند در راه آن از هيچ كـوشـش و كــاوشــى دريـغ ندارد.

###### 3 ـ خواستن از روى فطرت:

آيه شريفه علاوه بر اين كه موضوع اجابت دعا را بيان كرده به علل آن نيز اشاره نموده است. مثلاً علت نزديكى خدا به ايشان اين است كه بندگان او هستند و همه چيزشان قائم به اوست، و چون به ايشان نزديك است دعاهايشان را مستجاب مى‏كند، و چون اجـابت را قيد و شــرطى نيسـت هــر دعــايى كنند آن را مستجاب خواهد كرد.

تنهــا شــرط اجــابــت اين است كه دعاكننده خدا را بخواند. و اين قيد گر چه زائد بــر اصــل مطلــب نيســت ولى دلالت دارد بر ايــن كه صــاحب دعا بايد حقيقتا بخواهد و البتــه از خــدا بخواهد.

منظــور از ايـن شــرط اين است كه حقيقت اين امور در مطلب دخالت دارد و صرف اســم و ظـاهـر كفـايت نمى‏كنــد.

منظور از جمله « اُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ‏ اِذا دَعانِ !» اين است كه دعا كننده حقيقتا در مقام دعــا برآيــد و به حســب علــم فطــرى و غـريــزى خــودش خــواستــار شود و زبانش با دلش همراه و همگام باشد. چه دعا و سؤال حقيقى را دل مى‏كنــد و زبان فطرت مى‏گويد نه زبانى كه هر طور آن را بچرخانى مى‏چرخد خواه راست باشد خواه دروغ، جدى باشد يا شوخى، حقيقت بــاشــد يا مجــاز. لــذا خــداونــد متعــال چيــزى را كــه زبــان در آن دخــالت ندارد «سؤال» ناميده و فرموده:

« و از هر چه از او خواستيد به شما داد، اگر بشمريد نعمت خــدا را شماره كردن آن نتوانيد... !» (34 / ابراهيم)

 پس نعمت‏هــاى بيــرون از شماره خداوند مورد سؤال انسان‏هاست با اين كه با زبان ظــاهــرى نيست بلكــه با زبــان فقــر و استحقاق و زبان فطرت و وجودشان مى‏باشد:

ـ «هركس كه در آسمــان‏ها و زمين است از او درخــواســت مى‏كنــد، هــر روز او در كارى است!» (29 /الرّحمن)

**4** ـ استجـابت دعاى حقيقـى و خـواست فطـرى

ســؤال حقيقــى با زبــان فطــرت هميشــه با اجابت قرين بوده و از آن تخطى و تخلــف نمى‏كنــــد.

دعاهايى كه به اجابت نمى‏رسند فاقد يكى از اين دو امر است: يا خواست حقيقى در آن‏ها نيست بلكه بواسطه روشن نبودن مطلب براى دعاكننده اشتباها امرى را خواستار مى‏شــود و يا چيــزى را مى‏خــواهــد كه اگـر بر حقيقت امر مطلع مى‏شد نمى‏خواست.

مثلاً دعاكننده كسى را مريض پنداشته و شفاء او را از خدا مى‏خواهد در صورتى كه عمر او تمام شده و شفاء مرض در آنجا مورد ندارد بلكه بايد زنده كردن او را از خدا خــواست، و او چــون از زنــده شدن مرده بواسطه دعا مأيوس است حقيقتا آن را خـواستار نمى‏شود.

و يا اين كه سؤال هست ولى حقيقتا از خدا نيست. مثل اين كه كسى حاجتى را از خدا بخــواهــد ولــى دلش به اسباب عادى يا امور وهمى كه گمان دارد كفايت امرش را مى‏كند بسته بــاشــد. در اين صــورت خــواسـت به حسب حقيقت از خدا نيست زيرا خدايى كه دعاها را مستجاب مى‏كند كارى را با شــركت اسباب و اوهام انجام نمى‏دهد.

پس اين دو دسته از دعاكنندگان گــر چــه بــا زبــان دعاى خالص مى‏كنند ولى در دلشان چنين نيست.

اين خلاصه مطلبى است كه از آيه استفاده مى‏شود و به‏واسطه آن معناى آياتى كه در اين بـاب نـازل شده نيـز روشن مى‏گـردد، مانند آيه:

«بگو پروردگار مــرا به شمــا اعتنــايى نيست اگــر دعــايتـان نبــاشــد!» (77 / فرقان)

«بگو اگر راستگو هستيد به من خبر بدهيد كه اگر عذاب خدا به سوى شما آيد يا شما را رستــاخيــز در رسد جز خدا را مى‏خوانيد؟» (4۰ / انعام)

«بگو كيست كه شما را از ظلمت‏هاى خشكى و دريا نجات دهد؟ او را به زارى و نهانى مى‏خوانيد كه اگر ما را از اين ظلمت و خطر برهانيد البته از سپاسگزاران خواهيم بود. بگو خدا شمــــا را از آن و از هــر انـدوهى مى‏رهـاند ولى شمـا باز شـرك مى‏ورزيـــد!» (64 / انعام)

اين آيات دلالت دارد بر اين كه انسان به حسب فطرت و به حكم غريزه‏اى كه دست آفــرينش در نهــاد او بــه وديعــت گــذاشتــه خــدا را مى‏خــوانــد و رفــع نيازهايش را از او مى‏خواهد، جز اين كه هنگام رفاهيت و آسايش دلش به اسباب و وســايل بستگــى پيــدا مى‏كند و آن‏ها را در رفع حوايج شــريــك خــدا قــرار مى‏دهد و كم‏كم امــر بر او مشتبــه شده و چنيــن مى‏پندارد كه رفع نيازمندى‏هايش را از خــدا نمى‏خــواهد بلكــه مطلب درست برعكس است و بــه حكــم تغييرناپذير فطرت غير از خدا را نمى‏خــواند.

###### 5 ـ عدم استكبار در درخـواست

يكى ديگر از آيات موردنظر اين است كه:

«پروردگارتان گفت مرا بخوانيد تا اجابتتان كنم و كسانى كه بزرگى فروشند و از عبادت من سرپيچى مى‏كنند بزودى سرافكنده به دوزخ درآينــد!» (60 / مؤمن)

ايــن آيــه عــلاوه بر اين كه مردم را به دعاكردن دعوت مى‏كند و به ايشان نويد اجابت مى‏دهد دعا را عبادت شمــرده و تــرك كننــده آن را به جهنم تهــديــد مى‏نمايد. تمام اقسام عبادت به مقتضــاى اين آيــه دعــاست. (دقت فرمائيد!)

و از ايــن جــا معنــاى آيــات ديگــرى كه مــربــوط به موضوع دعاست نيز روشــن مى‏شــود، مـانند آيـه:

«فَــادْعُــوهُ مُخْلِصيــنَ لَــهُ الــدّينَ - خدا را بخوانيد در حالى كه دين براى او خالص كــرده‏ايــد!» (14 / مــــؤمـــن)

«وَ يَدْعُونَنا رَغَبا وَ رَهَبا وَ كــانُوا لَنا خاشِعينَ - و ما را از روى بيم و اميد مى‏خوانند و در قبال ما خشوع پيشه بودند!» (90 / انبياء)

«پـروردگـارتان را به زارى و نهانى بخوانيد،او تجاوزكاران را دوست نـدارد!» (55 / اعــــراف)

«آنگــاه كه پــروردگــارش را نــدا داد، نــدايــى نهــانى... و بــراى خواندن تو پروردگارا تيــره‏بخــت نبـوده‏ام!» (4 / مريم)

«اجابت كند آنان را كه ايمــان آوردنــد و كــارهــاى شــايستـه كــردند و از فضـــل خـود افـزونشـــان دهـــد!» (26 / شـــورى)

از اين آيات اركان دعا و آداب دعاكننده بدست مى‏آيد كه عمده آن‏ها اخلاص در دعاست، يعنى دعاكننده دلش با زبانش موافق باشد و دل از هر سببى ببرد و تنها به خدا ببندد. و لازمه آن بيم و اميد و رغبت و ترس و دل‏نرمى و زارى و اصرار و ذكر و كار نيـك و ايمـان و ادب حضــور و امثــال آن اســت كه در روايــات ذكــر شـــده است.

###### 6 ـ دعوت الهى و توفيق دعا:

«...فَلْيَسْتَـجيبُـــــوا لـــى وَ لْيُــــؤْمِنُــــوا بــى لَعَلَّهُــــمْ يَــرْشُـــدُونَ!»

«پس مرا استجابت كنند و به من ايمان آورند شايد رهبرى شوند!» (186 / بقره)

اين جمله فرع بر مطلبى است كه از لوازم جمله قبلى است و آن اين است كه: چون خدا به بندگانش نزديك است و چيزى بين او و دعاى ايشان حايل نمى‏شود و هم به خودشان و هم به خواسته‏هايشان عنايت دارد، ايشان را به سوى خود مى‏خواند و به دعا كردن وامى‏دارد، پس بندگان هم بايد اين دعوت الهى را اجابت كرده و متوجه او شوند و به اين صفات او ايمان آورده و يقين داشته باشند كه به ايشان نزديك است و دعــاهــايشـان را بــه اجـابـت مى‏رسـاند شـايد در خواندن او رهبــردار شـونــد. (1)

1. الميـــــــــــــــــــــزان ج 3، ص 42 .

# دعـا و دعـوت حـق

«لَــهُ دَعْــوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِه لا يَسْتَجيبُونَ لَهُمْ بِشَىْ‏ءٍ اِلاّ...!»

«دعوت حق خاص اوست و كسانى كه جز او را مى‏خوانند به‏هيچ وجه اجابتشان نمى‏كنند، مگر چون آن كس كه دو دست سوى آب برد كه آب به دهانش رسد، اما آب به‏دهانش نخواهد رسيد، و دعاى كافران جز در گمراهى نيست !» (14 / رعد)

«دُعا» و «دَعوت» به معناى توجه دادن نظر «مَدْعُوّ» است به سوى «داعى» كه غالبا با لفظ يا اشاره صورت مى‏گيرد، و استجابت و اجابت به معناى پذيرفتن دعوت داعى، و روى آوردن به سوى اوست، اين است معناى دعا، و اجابت.

امـــا درخــواســت حـــاجــت در دعـــا، و بــرآوردن حــاجـت در استجـابــت، جــزء معنــا نيست، بلكـه غايت و متمم معناى آن دوتاست.

چرا، اين جهت در مفهوم دعا خوابيده كه بايد مدعو صاحب توجه و نظرى باشد، كه اگــر بخــواهــد بتــوانــد نظــر خــود را متــوجــه داعى بكند، و نيز بايد صاحب قدرت و تمكّنى باشد كه از استجابت دعا ناتوان و عاجز نگردد، و اما دعاكردن و خواندن كسى كه درك و شعور نداشته، يا قدرت برآوردن حاجت را ندارد دعاى حقيقى نيست، هـرچنـد صـورت دعــا را داشته باشد.

دعــاى غيــر خــدا خــالى از استجــابت، و دعــاى كــافــران در ضلالت است. دعــوت حــق و با دعــوت بــاطــل اين فرق را دارد كه در دعوت حق مدعو دعوت را مى‏شنود و البتـه استجابت هم مى‏كنـد.

اين از صفات خداى تعالى و تقدس است، چه او شنواى دعا و قريب و جوابگوى دعا، و غنــى و داراى رحمت است:

« اُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ‏اِذا دَعانِ - اجابت مى‏كنم دعوت دعاكننده را وقتــى كه مرا بخـواند!» (186 / بقره)

«ادْعُـــونــى اَسْتَجِــبْ لَكُــمْ ـ مــرا بخــوانيــد تــا استجــابتتان كنــم!» (60/مؤمن)

خداى تعالى در گفته‏هاى خود هيچ شرطى در استجابت دعا نكرده، جز اين كه حقيقت دعـا محقـق شود، و تنهـا او دعوت شود نه غير. (1)

1- الميـــــــــــــزان ج 22، ص 209 .

# دعـا و تقـديـر الهى و مقدرات

از پيغمبــر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايت شده كه فرمود:

**«...قلم تقدير به هر چه تا روز قيامت خواهد بود جريان يافته و اگر همه آفريدگان بكوشند نتــواننـد نفعــى را كه خـدا براى تو ننوشته به تو برسانند!»**

منظور اين است كه تمام حوادث و جريانات از طرف پروردگار مقدر شده و اسباب و وسايل تأثير استقلالى و حقيقى در آن‏ها ندارند و تنها خداوند متعال است كه ملك و سلطنتــش دائمــى بــوده و اراده و مشيتش پيوسته نفوذ دارد و سررشته امور را همواره به دست داشته و به هــر نحوى كه بخواهد مى‏گرداند. بنابراين بايد تنها از او درخــواســت كــــرد و از او يــــارى جســت.

از ائمه اطهار عليه‏السلام مكررا نقل‏شده‏كه:

**« دعا از مقدرات است !»**

مقدر شدن يك امر باعث نمى‏شود كه بدون اسباب و وسايل وجود پيدا كند. (مثلاً چيزى كه سوختن آن مقدر شده لازمه‏اش اين نيست كه بدون جهت و با نبودن هيچ امر سوزاننده‏اى بسوزد بلكــه معنــايش ايـن است كه آتــش يا وسيله سوختن ديگرى فراهم شده و آن را مى‏سوزاند،) و دعا خود يكى از اسباب است، پس مــوقعــى كه شخــص دعـــا مـى‏كنــد اسبــاب آن فــراهــم مى‏شــود و لــذا تحقــق مى‏پــذيــرد.

بنابراين مقدر بودن يك امر با تأثير دعا منافات ندارد زيرا معناى مقدربودنش اين است كه بواسطه دعاكردن و مستجاب شدن وجود بيابد، چنان كه تقدير سوختن معنايش اين است كه بوسيله وجود آتش در شرايط مخصوصى بسوزد.

از پيغمبــر اكـــرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايــت شــــده كــه فــرمــودنــد:

**« قضـــا را جــــز دعـــا برنمى‏گــردانـــد!»**

و از حضرت صادق عليه‏السلام روايت شـده كه:

« دعـــا قضــــائى را كــه محكــم و پــابــرجـــا شــده برمى‏گـــرداند!»

و از حضــــرت مـــوســى بــن جعفــر عليه‏السلام روايــت شــــده كــه:

«بــر شمـا باد دعا كردن، زيرا دعا و درخواست از خدا بلايى را كه از مرحله قدر و قضا گــذشتــه و جــز امضــاء آن نمــانــده (يعنــى تمامى اسباب آن فراهم شده ولى هنوز در خــارج وجـــود پيــدا نكـرده،) برمى‏گـردانـد!»

و از حضرت صادق عليه‏السلام روايت شده كه :

«دعا قضاء پابرجا شده را برمى‏گرداند پس زياد دعا كنيد زيرا دعا كردن كليد رحمت‏هاى الهى و موجب برآمدن حاجت‏هاست، و جز بوسيله دعا به چيزهايى كه نزد خداست نمى‏توان نائل شد؛ و هر درى را كه زياد بكوبى بالاخره باز مى‏شود!»

جمله آخــر اشــاره به اصــرار در دعــا است، و اصرار از چيزهايى است كه درخواست را جــدّى و حقيقــى مى‏كنــد زيــرا انســان هر چه بيشتر يك مطلب را بطلبد قصد و توجهش صــاف‏تر و خـالص‏تـر مى‏شود. (1)

1- الميزان ج 3، ص 56 .

# هـدايـت درخواست‏ها و دعـاها بـوسيله فطـرت

«وَ اِذا مَسَّكُـــــمُ الضُّــــرُّ فِـــى الْبَحْـــرِ ضَـــلَّ مَــنْ تَــدْعُــونَ اِلاّ اِيّـاهُ !»

«وقتى در دريا كارتان به سختى كشيد و بيچاره شديد و نزديك شد غرق شويد آنـوقت ديگـر همه آلهـه خــود را كه همواره از آن‏ها حاجت مى‏خواستيد فراموش مى‏كنيــد الاّ خــداى تعــالى!» (67 / اســراء)

«فَلَمّا نَجّيكُمْ اِلَى الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ - چــون شمــا را از غــرق شــدن نجــات داده و گرفتارى و بيچارگى‏تان را بـرطــرف نمـــود، و شما را بارديگر به خشكى رسانيد، دوبــاره از او و از دعــاى او اعراض كرديد!» (67 / اسراء)

آيه فوق دلالت دارد بر اين كه ياد خداى‏تعالى هيچ وقت از دل آدمى بيرون نمى‏رود، و در هيــچ حالى به غفلت سپرده نمى‏شود.

و اگر انسان دعا مى‏كند ذات و فطرت او وادارش مى‏كند كه در ضراء و سراء و در شدت و در رخاء او را بخواند، زيرا اگر بعضى از او اعراض مى‏كنند لابد او هست، وگرنه اگر چنين چيزى در ذات و فطرت آدمى وجود نداشت ديگــر اعــراض معنى نداشت، پس اين كه آيه مورد بحــث مى‏فــرمــايــد: انســان خــداى را در بيچارگى‏هايش مى‏خواند ولى در خــوشحـالى‏هـا از او اعـراض مى‏كند بدين‏معنى است كه انسان هميشه بوسيله فطــرتش بــه ســوى خـدا هدايت مى‏شود.

«وَ كـانَ الاِنْسـانُ كَفُـورا !» (67 / اسراء)

يعنى كفران نعمت عــادت انســان اســت و از اين جهــت اســت كه داراى طبيعت انسانى است كه همــه سر و كــارش با اسباب مادى و طبيعى است و در اثــر عادت و خــوكــردن با اسبــاب مــادى و طبيعى مسبب‏الاسباب را فراموش مى‏كند، با اين كه در هر آنــى در نعمت‏هايى از او غوطه‏ور است.

آيــه فــوق مى‏فهمــانــد اعــراض آدمــى از يــاد خــدا در غير حال بيچارگى امرى غريزى و فطرى نيست بلكه امرى عــادى اســت، و عــادت زشتــى است از انســان كـه او را به كفــران نعمــت وامى‏دارد.

در آيه فوق دليلى مهم بر توحيد ربوبيت الهى هست و حاصلش اين است كه اگر آدمى در حادثه‏اى كار دلش به جايى برسد كه از هر سببى از اسباب ظاهرى جهان منقطع و مأيوس شود از كليه سبب و از اصل سبب منقطع نمى‏شود، و اميد نجاتش به كلى باطل نمى‏گردد بلكه هنوز اميد نجات داشته و به سببى كه تواناى بر امورى باشد كه هيچ سببى قادر در آن نيست، اميدوار است.

در واقع اگر چنين سببى كه مافوق همه اسبــاب عــالــم و مسبب همه آن‏ها يعنى خداى سبحان وجود نمى‏داشت چرا بايستى در دل آدمى و در فطرت او چنين ارتباط و تعلقـى يافت مى‏شــد ؟(1)

1- الميزان ج 25، ص 260 .

# تحليل روايتى درباره دعـا و درخـواست‏هاى انسان

از پيغمبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايت شده كه خداوند فرموده است:

«آفريده‏اى نيست كه به آفريده ديگرى پناهنده شود جز اين كه اسباب آسمان‏ها و زمين را از او ببرم، پس اگر چيزى خواهد عطا نكنم و اگر مرا خواند اجابت ننمايم و آفريده‏اى نيست كه تنها به من پناهنده شود جز اين كه آسمان‏ها و زمين را ضامن روزى او كنم اگر دعا كند مستجاب گردانم و اگر چيزى درخواست كند عطا نمايم و اگر طلب آمرزش كند او را بيامرزم!»

**تحلیل روایت فوق:**

###### 1 ـ رابطـه اسباب ظـاهرى با درخواست‏هاى فطرى

مطلبى را كه اين روايت افاده مى‏كند همان اخلاص در دعا است و منظور باطل كردن سببيت و وساطت اسبابى كه خداوند عالم آن‏ها را واسطه و وسيله براى رسيدن اشياء به حوائج وجودى خودشان قرارداده نيست، و البته اسباب و وسايل هم علت مستقل و فياض وجود نيستند (بلكه مجراى فيض وجودند،) و انسان اين مطلب را با يك شعور و ادراك باطنى درك مى‏كند، يعنى با فطرت خود مى‏فهمد كه يك نيروى بخشنده هست كه نيازهاى او را مرتفع مى‏سازد و كار او قابل تخلف نيست، ولى كارهايى كه از اسباب ظاهرى ساخته است تخلف بردار بوده و قابل اعتماد نيست.

بنابراين، آن نيرويى كه سرچشمه هر وجودى است، و آن پايه محكمى كه هر موجودى به او متكى و نيازمند است غير از اين اسباب و وسايل ظاهرى مى‏باشد. انسان نبايد تمام اعتمادش بر اسباب ظاهرى بوده و سخت به آن‏ها بچسبد و كارساز حقيقى را فراموش كند .

اين حقيقت را با كمترين توجه به باطن و فطرت خود مى‏توان دريافت، بنابراين هرگاه انسان چيزى را خواست و خواسته‏اش به وقوع پيوست كشف مى‏كند كه حاجت خود را كه با ادراك باطنى از راه اسباب درك نموده از خــدا خــواستــه و خــدا هم آن را افــاضــه فــرمــوده است، ولى هرگاه چيزى را از اسباب خواست اين ديگر از روى ادراك فطرى و باطنى نيست بلكــه از روى خيــالى اســت كه بــواسطــه عللى براى او دســت داده، و ايــن از مــواردى است كه بــاطــن با ظــاهـر مخالفت دارد.

###### 2 ـ نظام فطرى و نظام خيالى حاكم بر دعا و درخواست‏هاى انسان

بسا اتفاق مى‏افتد انسانى چيزى را دوست داشته و همت بر تحصيل آن مى‏گمارد ولى موقعى كه بر آن دست مى‏يابد مى‏بيند كه براى امور پرسودتر و محبوب‏ترى زيان‏آور است لذا آن را رها كرده و به آن امر مهمتر مى‏پردازد، و بسا از چيزى فرار مى‏كند و از ضرر و خطر آن مى‏هراسد ولى موقعى كه اتفاقا با آن مصادف مى‏شود مى‏بيند از چيزهايى را كه با علاقه مخصوصى نگهدارى مى‏كرده برايش بهتر و ســودبخـش‏تــر است لــذا دنبــال همــان را گــرفتــه و دســت از آن‏هــا برمى‏دارد.

همچنين كودك مريض هنگامى‏كه داروى تلخى را به او تكليف مى‏كنند از خوردن آن خوددارى كرده و گريه و زارى آغاز مى‏كند در صورتى كه با ادراك باطنى و فطرى‏اش خواستار سلامتى بوده و به مقتضاى آن درخواست دارو مى‏نمايد. ولى گفتار و كردار ظاهرى او با آن موافق نيست. پس زندگانى‏انسان تحت دونظام اداره مى‏شود: يكى نظام فطرى كه موافق باشعور باطنى است، و ديگرى نظام‏خيالى‏كه طبق ادراك ظاهرى تنظيم مى‏شود. در نظام فطرى خبط و خطايى وجود ندارد، در صورتى كه خطا و اشتباه در نظام‏خيالى فراوان ‏است. چه ‏بسا آدمی به‏ حسب صورت ‏خيالى ‏خودش ‏چيزى را مى‏خواهد در حالى كه زبان فطرتش همين خواستن را به درخواست چيز ديگرى تفسير مى‏كند. (1)

1- الميزان ج 3، ص 48 .

# فصل دوم

## انواع دعا

#

# دعـاهـاى قـابـل قبـول و دعاهاى غيرقابل قبول

**«قُــلْ اَرَءَيْتَكُــمْ اِنْ اَتكُــمْ عَــذابُ اللّهِ اَوْ اَتَتْكُمُ السّاعَةُ اَغَيْرَ اللّهِ تَدْعُونَ...!»**

«بگو به من خبر بدهيد اگر راست مى‏گوييد در صورتى كه عذاب خدا شما را دريابد و يا قيامتتان بپا شود، آيا باز هم غيرخدا را مى‏خوانيد؟ نه بلكه تنها و تنها او را مى‏خــوانيـد، پس اگــر بخــواهــد حاجت‏تان را برمى‏آورد.» (40 / انعام)

مسئله قيامت قضائى است محتوم كه درخواستِ نشدن آن ممكن نيست، همچنان كه ممكن نيست انسان به طور حقيقت آن را طلب كند.

اما عذاب الهى، اگر رفع آن عذاب را از مسير واقعى‏اش بخواهد، يعنى توبه كند و ايمان حقيقى به خدا بياورد كه به طور قطع حاجت را برمى‏آورد، همچنان كه از قوم يونس عذاب را برداشت، چون رفع آن را از مسير واقعى‏اش خواستند، يعنى توبه كردند و ايمــان حقيقى آوردنـــد. (1)

1- الميـــــــزان ج 30، ص 320 .

# دعاهاى مكرآميز و بى‏موقع

اگر دعا را از مسير واقعى خود نكنند بلكه بخواهند كلاه بگذارند و براى نجات خود نيرنگ بزنند قطعا مستجاب نمى‏شود، چون طلب و خواستن، خواستن حقيقى نيست بلكه مكــر و نيــرنـگ است.

در صــورت طلــب، همچنــان كــه نظيــر آن را خــداى تعــالى از فــرعــون حكايت كرده، كه وقتى دچار غرق شد، گفت:«ايمان آوردم كه معبودى به غير آن كه بنــى‏اســرائيــل بــوى ايمـان آورده‏انــد نيست و مــن نيــز از مسلمــانـانم!» (9۰ / يونس)

خــداى تعـالى در پـاسخـش فـرمـود:

«آيــا حـالا ايمـان مـى‏آورى؟ با ايــن كــه عمــرى فســاد بـرانگيختــى!» (91 /يونس)

قرآن مجيد از اقوامى ديگر حكايت كرده كه وقتى دچار عذاب خدا شدند، گفتند: « اى واى بر ما كه ما ستمكــار بــوده‏ايــم! و مرتب اين دعا را مى‏كنند تا ما به كلى آنان را درو كرده و خــامــوششــان سـاختيـم!» (15 / انبياء)(1)

1- الميزان ج 30، ص 320 .

# دعـا براى زينت ظاهرى و باطنى اعمـال

**«رَبِّ اَوْزِعْنـــــى اَنْ اَشْكُــــرَ نِعْمَتَــــكَ الَّتـــى اَنْعَمْــــتَ عَلَــــــىَّ وَ...!»**

«پروردگارا نصيبم كن كه شكر آن نعمت‏ها كه به من و پدر و مادرم انعام فرمودى بجــاى آورم، و اعمــال صــالــح كــه مـايه خشنـودى تو باشد انجام دهم...!» (15 / احقاف)

خداى تعالى در اين آيه آن نعمتى را كه سائل درخواست كرده نام نبرده تا همه نعمت‏هاى ظاهرى چون حيات و رزق و شعور و اراده، و همچنين نعمت‏هاى باطنى مانند ايمان به خــدا و اســلام و خشوع و توكل بر خدا و تفويض به خدا را شامل شود.

در جمله «رَبِّ اَوْزِعْنى اَنْ‏ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ!» درخواست اين است كه نعمت ثنا بر او را ارزانى‏اش بدارد تا با اظهار قولى و عملى نعمت او را اظهار نمايد. شكر و اظهار قولى روشن است، اما شكر عملى اين است كه نعمت‏هاى خدا را طورى استعمال كند كه همه بفهمند نعمت وى از خداى سبحان است، و خدا آن را به وى ارزانى داشته و از ناحيه خود او نيست. لازمه استعمال اين‏طورى اين است كه عبوديت و مملوكيت اين انسان در گفتار و كردارش هويدا باشد.

در ادامه آيــه مى‏فهمــانــد كه شكــر نامبــرده، هم از طــرف خــود گوينــده است و هم از طرف پدر و مادرش، در حقيقت فرزند بعد از درگذشت پدر و مادرش زبان ذكــرگــويى براى آنان است.

عبارت «وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضيـهُ!» (15 / احقاف) سؤال ديگرى است متمم سؤال شكر، چون شكــر نعمـــت چيــزى اســت كه ظاهر انسان را زينت مى‏دهد، و صلاحيت پذيرفتن خـــداى تعــالى زيورى است كه بــاطــن اعمــال را مى‏آرايــد، و آن را براى خــدا خــالـص مى‏ســازد. (1)

1- الميـــــــــزان ج 36، ص 13 .

# دعـا براى اصلاح نسل انسان

**«...وَ اَصْلِــــحْ لـــى فــــى ذُرِّيَّتـــــــى...!» (15/احقاف)**

«...پروردگارا، ذريّه مرا هم برايم اصلاح فرما...!»

اصــلاح در «ذُرِيَّــه» به اين معنــاســت كه صــلاح را در ايشان ايجاد كند و چون اين ايجاد از ناحيه خداست، معنــايش اين مى‏شــود كه ذريــه را موفق به عمل صالح ســــازد، و ايــن اعمــــال صـــالــح كـــار دلهــايشـان را بــه صـــلاح بكشــــانـد.

اگر كلمه اصلاح را مقيد به قيد «لى» «براى من» كرد و گفت: ذريه‏ام را براى من اصلاح كن، براى اين بود كه بفهماند اصلاحى درخواست مى‏كند كه خود او از اصلاح آنان بهره‏مند مى‏شود، يعنى ذريه او به وى احسان كنند، همانطور كه او به پدر و مادرش احســــان مى‏كــرد.

خلاصه دعا اين است كه خدا شكر نعمتش و عمل صالح را به وى الهام كند، و او را نيكوكار به پدر و مادرش سازد، و ذريه‏اش را براى او چنان كند كه او را براى پدر و مــادرش كـرده بود.

شكر نعمت خدا به معناى حقيقى‏اش اين است كه بنده خدا خالص براى خدا باشد، پس بــرگشــت معنــاى دعــا بــه درخــواســت خلــوص نيـت و صلاح عمل است.(1)

1- الميزان ج 36، ص 14 .

# خواست‏هاى اخـروى انسان و شرايط تحقق آن

**«وَ مَــنْ اَرادَ الاْخِــرَةَ وَ سَعــى لَهــا سَعْيَهــا وَ هُــوَ مُــؤْمِــنٌ**

**فَــاُولئِــكَ كـــــــانَ سَعْيُهُـــــمْ مَشْكُــــورا !»**

«و هر كه آخرت را بخواهد و كوشش خود را همه براى رسيدن به آن قرار دهد آنــان سعـى‏شـان قبــول شــده و صــاحــب اجــر خــواهند بود!» (19 / اسراء)

از عبارت «وَ سَعى لَها سَعْيَها - هر كه كوشش كند و مجدانه كوشش كند و كوششى كند كه مختص به آخرت است،» چنين استفاده مى‏شود كه سعى براى آخرت بايد طورى باشد كه لايق به آن باشد، مثل اين كه كمال جديت را در حسن عمل به خرج دهد و حسن عمل را هــم از عقــل قطعــى و يا حجــت شــرعــى گرفته باشد، و معناى جمله «وَ هُوَ مُؤْمِنٌ،» اين است كه اين سعى را در حالى كند كه ايمــان به خــدا داشتــه باشد، و اين خود مستلــزم تــوحيــد و ايمــان به نبــوت و معــاد است، زيــرا كســى كه اعتراف به يكى از ايــن ســه نـداشتــه بـاشـد خـداى سبحان او را در كلام مجيدش مؤمن به خود نمى‏داند، و آيات قرآنى در اين‏باره بسيار است.

معناى جمله «كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورا،» اين است كه خداوند عمل چنين كسانى را با حســن قبــول و ثنــاء بــر آنــان شكــرگــزارى مى‏كند، و شكرگزارى خدا در برابر عمــل بنــده عبارت است از تفضــل او بر وى.

آرى همين كه خداوند پاداش نيــك به بنــده‏اش مى‏دهــد تفضل او بر بنده است وگرنه وظيفه بنده بندگى مولاى خويش است و نبايد خود را طلبكار بداند، پس ثواب دادن تفضــل بــه مــولاست، و ثنــا خــوانـدنش بر بنده تفضلى است بالاى تفضلى ديگـر ـ وَاللّه‏ُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظيم !

اين دو آيه دلالت دارند بر اين كه اسباب اخروى عبارتند از اعمال و بس، و اعمال سبب‏هايى هستند كه هرگز از غايات و نتايج خود تخلف ندارند، به خلاف اسباب دنيوى كه تخلف‏پذير است زيرا درباره اسباب اخروى فرمود: «فَاُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورا !» و درباره اسباب دنيوى فرموده:

« عَجَّلْنا لهُ فيها ما نَشاءُ لِمَنْ‏نُريدُ - يعنى هر كه دنياى زودگذر را بخواهد ما هم برايش در آن عجله مى‏كنيم، البته هر قدر كه بخواهيم و براى هركس كــه بخـواهيـم مى‏دهيـم و آنگـاه جهنـم را بـرايـش معيـن مى‏كنيـم كه... !» (18 / اسراء)

1- الميـــــــــــــزان ج 25، ص 116 .

# تــأميـن خـواسـت‏هاى دنيــوى انسـان

**«مَــنْ كــانَ يُــريـدُ الْعـاجِلَـةَ عَجَّلْنــا لَــهُ فيهـا مـا نَشـاءُ لِمَــنْ نُــريـــدُ!»**

«و هـر كه دنياى زودگذر را بخواهد ما هم آنچه را كه مى‏خواهد معجلاً به او مى‏دهيـم البتـه نه هرقـدر كه او مى‏خواهد، بلكه هر قدر و به هر كه ما بخواهيم !» (18 / اسراء)

پس امر به دست ماست نه به اختيار او، و اثر، هر چه هست در اراده ماست نه در اراده او. ايــن روش را دربــاره همــه دنيــاطلبــان اعمــال نمى‏كنيــم بلكـه در حــق هــر كــس كـه خــواستيـم بكـار مى‏بنديم .

چون اراده فعليه خداى عز و جل نسبت به هر چيز عبارت است از فراهم شدن اسباب خارجى و رسيدن آن به حد عليت تامه، لذا بايد گفت: آيه شريفه دلالت بر اين دارد كه هر انسان دنياطلب از دنيا آن مقدارى كه اسبــاب اقتضــاء كنــد، و عــواملــى كه خداوند در عالم به جريان انداخته و به تقدير خود هركدام را اثــرى داده مســاعــدت نمــايــد رزق مى‏خــورد، پس دنيــاطلــب جــز به پاره‏اى از آنچه مى‏خواهد نمى‏رسد، هر چند به پاره‏اى از آنچه كه مى‏خواهد و به زبــان تكــويــن مسئلــت مى‏نمــايـد نائل مى‏شود، لكن جز آن مقدار كه خداوند اسباب را به سويش به جريان بيندازد نائل نمى‏گردد... «وَ اللّهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحيطٌ !» (20 / بروج)

خداى سبحان در جاى ديگر اين حقيقت را به زبان ديگرى در آيه ديگر بيان فرموده:

« اگر نبود كه مردم يك نحو زندگى مى‏كنند، و همه محكوم به قانون اسباب و عللند، و در اين قانون فرقى ميان كافر و مؤمن نيست، و هر يك از اين دو فريق به عوامل غنى و ثروت مصادف شود ثروتمند گشته و هر يك به عوامل مخالف آن برخورد كند فقير مى‏شود، چه مؤمن و چه كافر، ما كفار را به مزيد نعمت‏هاى دنيــوى اختصــاص مى‏داديــم، چــون نعمت‏هـاى دنيـــوى در نــــزد مــا و در بــازار آخــرت ارج و قيمتــى نــدارد!» (35 / زخــرف) (1)

1- الميــــــــــــــزان ج 25، ص 114 .

# دعـا بـراى امور دنيوى و اخروى

**«فَمِنَ النّاسِ مَـنْ يَقُولُ رَبَّنا اتِنا فِى الدُّنْيا...!» (200 تا 202 / بقره)**

«و از مردم كسى است كه گويد: پروردگــارا بــه مــا در دنيا بده، و در آخرت او را بهــره‏اى نيســـت.»

«وَ مِنْهُــمْ مَــنْ يَقُــولُ رَبَّنــا اتِنــا فِـى الـدُّنْيـا حَسَنَــةً وَ فِى‏الاْخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنـا عَـذابَ النّـارِ!» «و از ايشان كسى است كه گويد: پروردگارا به ما در دنيا حسنه‏اى ده، و در آخرت حسنــه‏اى، و مــا را عــذاب آتــش نگهـدار!» «آنان از آنچه فراهم آورده‏اند بهره‏اى دارند و خدا حساب كردنش سريع است!»

منظور از «ناس» مردم، در آيه فوق، مطلق افراد انسان است اعم از كافرى كه به آخرت كارى ندارد، و يا مؤمنى كه جز به آنچه نزد خدا است علاقه‏اى نداشته و اگر احيــانــا چيــزى از دنيــا را بخــواهــد جــز آنچــه را خــدا راضى است نمى‏طلبــد.

منظور از گفتن و دعا كردن، خواستن به زبان حال است نه تنها جارى كردن سخنى بر زبان. معناى آيه چنين مى‏شود: «دسته‏اى از مردم جز دنيا نمى‏خواهند و بهره‏اى از آخرت ندارند، و دسته‏اى جز آنچه را خدا مى‏پسندد نمى‏خواهند، خواه در دنيا باشد و خواه در آخرت، و اينان در آخرت بهره‏مند خواهند بود!»

از اينجا نكته اين كه در دعاى اهل آخرت حتى نسبت به امور دنيوى لفظ «حسنه» ذكر شده ولى در دعا اهل دنيا ذكر نشده روشن مى‏شود، و آن اين كه، اهل دنيا تمام لذايذ و زخارف دنيا را دوست دارند ولى اهل آخرت امور دنيوى و اخروى را دو دسته كرده‏اند بعضى را «حَسَنه» و بعضى را «سَيِّئه» مى‏دانند و نظرشان تنها معطوف به امور حسنــه اســت خــواه در دنيــا بــاشد و خواه در آخرت. (1)

1- الميـــــــــــــــزان ج 3، ص 112 .

# دعـاهاى حـق و دعاهاى بـاطل

**«لَهُ دَعْــوَةُ الْحَقِّ...!»**

«دعــــوت حــق خـــاص اوسـت... !» (14 / رعــد)

حق و باطل گويى دعا را ميان خود به دو قسم تقسيم مى‏كنند. يك قسم از دعا دعاى حق است، كه هرگز از استجابت تخلف ندارد، و قسم ديگر دعاى باطل است، و آن دعائى اســت كــه بــه ســوى هــدف اجــابــت هــدايــت نمى‏شــود، مانند دعا و خواندن كســى كــه دعـا را نمى‏شنــود، و يــا قدرت بر استجابت ندارد.

آيات قبل از آيه فوق در قــرآن، قــدرت و علــم عجيب خــدا را خاطرنشان مى‏سازند، و در اين آيه اين معنا را تذكر مى‏دهد كه :

حقيقت دعا و استجابت هم خاص اوست، و او همان‏طور كه عالم و قادر است، اجابت‏كننده دعا هم هست، و اين معنا را در آيه از دو طريق اثبات نموده، يكى طريق اثبــات حق دعا براى خــدا، يكى نفى آن از غير خدا. (1)

1- الميزان ج 22، ص 210 .

# دعـــاى شــــــرّ

**«وَ يَـــدْعُ الاْنْســانُ بِالشَّــرِّ دُعــاءَهُ بِالْخَيْــرِ وَ كــانَ الاْنْســانُ عَجُــولاً !»**

«و انسان با شوقى كه خير و منفعت خود را مى‏خواهد چه بسا به نادانى شر و زيان خـــود را مى‏طلبـــد، و انســـان بسيــار شتــاب‏كننــده اســت!» (11 / اِسراء)

مقصــود از آيــه فــوق اين اسـت كــه انســان شــر را مى‏خــوانــد و از آن درخواست مى‏كند، درخواستــى عيــن درخــواست كــردن خيــر، و ســؤال و طلبــى عيــن ســؤال خير.

مــراد بــه ايــن كــه فــرمــوده: «انســان عجــول اســت!» ايــن است كه او وقتى چيزى را طلب مى‏كند صبر و حوصله به خرج نمى‏دهــد در جهــات صــلاح و فســاد خود نمى‏انديشد تا در آنچه طلب مى‏كند راه خير بــرايــش هــويــدا گردد، و از آن راه بــه طلبــش بــرخيــزد بلكــه به محضــى كــه چيزى را برايش تعريف كردند و مطابق ميلش ديد با عجله و شتابزدگى به طلبش مى‏رود و در نتيجه گاهى آن امر شرى از آب درمى‏آيد كه مايه خســارت و زحمتش مى‏شـود، و گـاهى هم خيــرى بوده كه از آن منتفع مى‏گـردد.

جنس بشر عجول است و به خاطر همين عجله‏اش ميان خير و شر فرق نمى‏گذارد بلكه هرچه بيشتر پيش بيايد همان را مى‏خواهد بدون اين كه خير و شر را از هم جدا و حق را از باطل تشخيص دهد.

منظور از دعــا، مطلــق طلــب اســت چــه اين كه به لفــظ دعــا بــاشــد و چــه اين كه بــدون لفــظ صــورت گيــرد و بصورت سعى و عمل بوده باشد، چه همه اين‏ها دعا و درخواست از خداست، حتى از كسى هم كه به خدا معتقد نبوده و توجهى به درخواست از خدا ندارد دعــاست، چــون در حقيقــت غيــر از خــدا معطــى و مــانعــى وجــود نـــدارد. (1)

1- الميـــــــــــزان ج 25، ص 87 .

# فصل سوم

## اجابت دعا

# عبوديّت كل جهان

**«وَ لَهُ مَنْ فِى السَّمواتِ وَ الاَرْضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ!»**

«هر كـه در آسمـان‏هـا و زميـن اسـت مـال اوست و همـه او را عبـادت مى‏كنند!»

(26 / روم)

«قُنوت» به معناى لزوم طاعت با خضوع است و مراد به اطاعت با خضوع اطاعت تكوينى است، نه اطاعت دستورات شرعى، چون دستورات شرعى گاهى نافرمانى مى‏شود و دربـاره‏اش نمى‏تـوان گفـت: «همــه و همــه بــراى او مطيـع و خـاضع‏انــد.»

منظور از «كُلٌّ» حتما جن و انس و ملك است، و همه مطيع اسباب تكوينى هستند. ملائكه جز خضوع اطاعت ندارند، و جنّ و انس هم منقاد و مطيع علل اسباب كونى هستنـد، هـرچنـد كه دائمــا نقشه مى‏ريــزنـد كــه اثــر علّتى از علــل يــا سببــى از اسباب كونى را لغـو كننـد، ولـى بـراى رسيــدن به ايــن منظــور باز متوسّل به علّت و سببى ديگر مى‏شوند.

از اين همه كه بگذريم، خود علم و اراده و اختيارشان سه تا از اسباب تكوينى است، پس در هر حال مطيع تكوين هستند، پس در باب تكوين تنها مؤثر خداست و آن‏چه او بخواهـد مى‏شـود، يعنى آن‏چه كه علــل خـارجى‏اش تمــام بـاشد.

از آن‏چه جن و انس بخواهد تنها آن موجود مى‏شود كه خدا اذن داده باشد و خواسته باشد، پس مالك همه آنان و آن‏چه را كه مالك‏اند خداست. (1)

1- الميزان ج 31، ص 274 .

# بنـدگى و عبـوديت در قـامـوس قرآن

**«اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَأِنَّهُمْ عِبادُكَ...!»**

«اگر عـذابشـان كنـى اختيـار دارى، چـه آنـان بنـدگان تـواند...!» (118 / مائده)

اين كلام خلاصه‏اى است از معناى رقيّت و بندگى .

گــرچــه آيــات بسيــارى در قــرآن كـريـم متضمّــن اين معنــا هستنــد، لكن جملـه كـوتـاه فـوق نفـوذ تصـرّفـات خودمختارانه مولا را در عبد تعليل مى‏كند و مشتمل است بر دليلى كه مى‏رساند هر جا و در حق هر كسى بندگى تصور شود حق مسلـم و عقلـى مـولاست كـه در آن بنـده تصرّف كند.

و لازمه اين معنا اين است كه بنده نيز بايد در آن‏چه كه مولايش او را بدان تكليف كرده و از او خواسته اطاعت و پيروى‏كند، و براى او در هيچ عملى كه خوش‏آيند مولايش نيست هيچ‏گونه استقلالـى نخـواهد بود. چنان كه آيه شريفه:

«... بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ. لا يَسْبِقـُونَـهُ بِـالْقَـوْلِ وَ هُمْ بِـاَمْــرِه يَعْمَلـُونَ ـ بلكه بندگان محترمى‏اند كه در گفتار از او پيشى نمى‏گيرند و به دستوراتش عمل مى‏كنند!»

(26 و 27 / انبياء)

 و آيه:

 «خداوند بنده‏اى را مثل زده كه ملك ديگرى است و خود قادر بر هيچ چيز نيست، و اينك آن را با آزادمردى مقايسه مى‏كنيم كه ما از خزينه كرم خود روزى نيكوئيش داده‏ايم، و او چون غلام كسى نيست آشكارا و پنهانى انفاق مى‏كند. آيا اينان مثل هم‏اند؟» (75 / نحل)

در قرآن كريم آيات بسيارى است كه مردم را بندگان خدا حساب كرده، و اساس دعوت دينى را بر همين مطلب بنانهاده كه مردم همه بندگان و خداى‏تعالى مولاى حقيقى ايشـان اسـت، بلكـه چـه بسـا از ايـن نيـز تعـدّى كـرده و همـه آن‏چه را كـه در آسمان‏ها و زمين است، به همين سمت موسوم كرده، نظير همان حقيقتى كه از آن به اسم ملائكه تعبير شده، و حقيقت ديگـرى كه قـرآن شـريـف آن را جن ناميده و فرموده:

«اِنْ كُلُّ مَنْ فِى‏السَّمواتِ وَ الاَرْضِ اِلاّ اتِى‏الرَّحْمنِ عَبْدا - هيچ كسى از همه آنان كه در آسمـان‏هـا و زمين‏انـد، نيسـت مگـر اين كه خداى را از در بندگى درخواهد آمد!» (93 / مريم)

خداى سبحان به تمام معناى كلمه و حقيقتا مالك هر چيزى است كه كلمه «چيز» بر آن اطلاق مى‏شود، چه هيچ موجودى جز خداى سبحان خود و غير خود را، و هم‏چنين نفع و ضررى را، و مرگ و حيات و نشورى را، مالك نيست. در عالم هستى هيچ چيزى نه در ذات، نه در وصف، و نه در عمل استقلال ندارد و مالك نيست. مگر آن‏چه را كه خدا تمليك كنـد البتـه تمليكـى كه مالكيــت خود او را باطل نمى‏كند.

از آن‏جايى كه خداى سبحان مالك تكوينى و على‏الاطلاق است و كسى جز او مالك نيست از اين جهت جايز نيست كه در مرحله عبوديت تشريعى ـ نه تكوينى ـ كسى جز او پرستش شود: «وَ قَضى رَبُّكَ اَلاّ تَعْبُدُوا اِلاّ اِيّاهُ...!» (23 / اسراء)(1)

1- الميزان ج 12، ص 237 .

# فقر و نياز مطلق انسان‏ها به خداى غنى و حميد

**«يـا اَيُّهَـا النّـاسُ اَنْتُــمُ الْفُقَـراءُ اِلَـى اللّـهِ وَ اللّـهُ هُــوَ الْغَنِـىُّ الْحَميـدُ!»**

«اى مردم شمـا محتـاج بـه خـدائيـد و خدا همـو بى‏نيـاز و ستـوده اسـت!» (15 / فاطر)

سياق آيه به اين نكته اشعار دارد كه اعمال تكذيب‏كنندگان رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله كاشف از اين است كه خيال كرده‏اند مى‏توانند با پرستش بت‏ها از بندگى خدا بى‏نياز شوند، در نتيجه اگر خدا ايشان را به سوى پرستش خود دعوت مى‏كند، لابد احتياج به عبادت ايشــان دارد. پس در ايـن قضيـه از يك طرف بى‏نياز است، و از طرف ديگر فقر و احتياج، به همان مقدار كه آنان از بى‏نيازى بهره‏مند هستند، خدا به همان مقدار فقير و محتــاج ايشــان است، «تَعـالَى اللّه‏ُ عَـنْ ذلِـك!»

لذا خــداى سبحــان در رد تــوهّــم آنــان فرمود: «اى مردم شما به خدا محتاج هستيد و خدا بى‏نيــاز و ستوده است!» در اين جمله فقر را منحصر در ايشان و بى‏نيازى را منحصر در خـود كرد، پس تمــامى انحــاء فقــر در مــردم، و تمـامى انحـاء بى‏نيـازى در خداى سبحان است.

چون فقر و غنى عبارت از فقدان و وجدان است، و اين دو صفت متقابل يكديگرند، ممكن نيست موضوعى از هر دو خالى باشد. هر چيزى كه تصوّر شود، يا فقر در آن است و يا غنى، و لازمه انحصار فقر در انسان، و انحصار غنى در خدا، انحصارى ديگر است و آن عبارت از اين است كه انسان‏ها منحصر در فقر باشند، و خدا منحصر در غنــى. پــس انســان‏هـا به غيــر از فقــر نـدارنـد، و خــدا به غيــر از غنــى نـــدارد.

خــداى سبحــان غنــىّ بالــذّات است، و او مى‏تــوانــد همه انسان‏ها را از بين ببرد، چون از آنان بى‏نياز است، و آنان بالذّات فقيرند و نمى‏توانند، به چيزى غيرخدا از خــدا بى‏نيــاز شـونـد.

مــلاك در غنـاى خـدا از خلـق و فقـر خلق به خـداى تعـالـى، ايـن اسـت كه خدا خالق ايشـان و مـدبّـر امورشان است. و آوردن لفظ جلاله (اللّه‏) اشاره به فقر خلق و غناى خدا دارد. آوردن بقيه جملــه « اگر شمــا را بخواهد از بين مى‏برد و خلقى جــديــد مى‏آورد!» اشاره به خلقت و تـدبيـر او دارد. و آوردن كلمه «حَميد» براى اين است كه او در فضـل خـودش كـه همان خلقـت و تـدبير بـاشـد، محمـود و ستـايش شـده است. (1)

1- الميـــــــــزان ج 33، ص 53 .

# نظام عبوديت و حق ربوبى

**«... وَ قـالُـوا سَمِعْنــا وَ اَطَعْنــــا غُفْــرانَـــكَ رَبَّنــا وَ اِلَيْــــكَ الْمَصيـــرُ!»**

«... و گفتند: شنيديم و اطاعت كرديم، پروردگار ما، آمرزش تو را مى‏جوئيم و بازگشت به سوى تو است!» (285 / بقره)

در جمله «سَمِعْنا وَ اَطَعْنا !» مى‏خواهند به تعبير فارسى بگويند:«چشم، اطاعت!» و اين تعبيــر كنـايــه است، از اين كه دعوت تو را اجابت كرديم، هم با ايمــان قلبــى، و هم با عمـل بـدنـى. با ايـن دو كلمــه «سَمْـع و طـاعَت» امر ايمـان تمـام و كـامـل مى‏گـردد.

جمله فوق از ناحيه بنده ايفاى به تمامى حقوق و وظايفى است كه بنده در برابر مقام ربــوبيّـت و دعـوت او دارد. و ايـن حقـوق از نـاحيـه خـداى تعـالى تمامى حقوقى است كه خدا براى خود به عهده بندگان گذاشته، كه با كلمه «عِبادت» خلاصه مى‏شود، هم‏چنان كـه فـرمـود:

«وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الاِنْسَ اِلاّ لِيَعْبُدُونِ - من جن و انس‏را نيافريدم، مگر براى اين‏كه عبادتم كنند، من از آنان نه رزقى مى‏خواهم و نه مى‏خواهم طعامى به‏من دهند.» (56/ذاريات)

و نيـز فرمـــوده:

« اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يا بَنى آدَمَ اَنْ لا تَعْبُـدُوا الشَّيْطـانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ وَ اَنِ اعْبُدُونى - آيا اى ‏بنى‏آدم با شما عهد نكردم كه شيطان را نپرستيد كه او برايتان دشمنى آشكار است؟ و اين كه تنها مرا بپرستيد؟» (60 و 61 / يس) (1)

1- الميزان ج 4، ص 441 .

# حـــق بنـــدگى

خداى تعالى در برابر حقّى كه براى خود قرار داده حقّى هم براى بنده‏اش بر خود واجب ساخته، و آن آمرزشى است، كه هيچ بنده‏اى در سعادت خود از آن بى‏نياز نيست، از انبياء و رسولانش بگير تا پائين‏تر، و لذا به ايشان وعده داده كه در صورتى كه اطاعتش كنند، و بندگيش نمايند، ايشان را بيامرزد، هم‏چنان كه در اولين حكم كه براى آدم و فـرزنـدانش تشـريع كرد فرمود:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَميعا فَاِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنّى هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُداىَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ - همگى از بهشت به زمين فرود آئيد. پس اگر از ناحيه من هدايتى به سويتان آمد، كه حتما هم خواهد آمد، آن را پيروى كنيد، كه هر كس پيروى كند نه خوفى برايشان هست و نـه اندوهناك مى‏گردند!» (38 / بقره)

و اين نيست مگر همان آمرزش .

وقتــى مــؤمنيــن با گفتــن «سَمِعْنا وَ اَطَعْنا !» به‏طور مطلق و بدون هيچ قيدى اعلان اطــاعت داده، در نتيجــه حــق مقــام ربوبيّت را اداء كردند، لذا به دنبال آن حقّى را كه آن مقام مقدّس براى آنان بر خود واجب كرده بودمسئلت نموده و گفتند: «... غُفْرانَكَ رَبَّنـا وَ اِلَيْكَ الْمَصيرُ!» (285 / بقره)

كلمه «مَغْفِرَت و غُفْران» به معناى پوشاندن است، و برگشت مغفرت خداى‏تعالى به دفــع عــذاب است، كه خــود پـوشـانـدن نـواقص بنده در مرحله بندگى است، نواقصى كـه در قيامت وقتى بنده به سوى پروردگارش برمى‏گــردد فاش و هويـدا مى‏شــود. (1)

1- الميزان ج 4، ص 442 .

# ظـرفيـت عبــودى

كــارهــايى كه از آدمــى سر مى‏زنـد، وسعــت ظــرفيــت اوســت، حــال يــا كــم اســت يــا زيــاد، و آن‏چه از آدمـى سر نمـى‏زنـد، ظـرفيتـش را نـداشتــه اســت.

تمام حق خدا بر بنده اين است كه سمع و طاعت داشته باشد، و معلوم است كه انسان تنها در پاسخ فرمانى مى‏گويد: «طاعَة» كه اعضاء و جوارحش بتواند آن فرمان را انجام دهد. مثلاً به كسى امر كنند كه با چشم خود بشنود. چنين چيزى نه قابل اطاعت است و نه آمر حكيم تكليفى مولوى درباره آن صادر مى‏كند. پس اطاعت داعى حق به سمع و طــاعت تحقــق نمى‏پــذيــرد، مگــر در چارچوب قدرت و اختيار انسان. اين افعال اختيارى و مقدور است كه انسان به‏وسيله آن براى خود ضرر يا نفع كسب مى‏كند. كسب خـــود بهتـرين دليــل اســت، بر اين كه آن‏چه آدمى كسـب كرده وسع و طاقت آن را داشتــه بــاشــد.

جملــه فــوق كــلامى است جــارى بــر سنّــت الهــى، كه در بين بندگانش جارى ساخته، و زبان همان سنّت است، و آن سنّت اين است كه از مراحل ايمان آن مقدارى را بــه هـريـك از بنــدگـان خـود تكليـف كــرده كه در خــور فهــم او بــاشــد، و از اطــاعــت آن مقــدارى را تكليــف كــرده كـه در خور نيرو و توانايى بنده‏اش باشد. (1)

1- الميــــزان ج 4، ص 443 .

# سيـــر در مسيـــر عبـوديت

**«وَ اِذْ يَـــرْفَـعُ اِبْـــراهيـمُ الْقَــواعِــدَ مِـنَ الْبَيْــتِ وَ اِسْمـــاعيــلُ...!»**

« و چون ابراهيم و اسماعيل پايه‏هاى خانه را بالا مى‏برند...!»(127 / بقره)

ابراهيم عليه‏السلام زن و فرزند خود را از (موطن اصلى) حركت مى‏دهد، و به سرزمين مكّه مى‏آورد، و در آن‏جــا اسكــان مى‏دهــد... مــأمــور قــربــانى كردن اسماعيل مى‏شــود. از جــانــب خــداى‏تعالى عــوضــى به جاى اسماعيل قربانى مى‏گردد... و سپس خانه كعبـه را بنا مى‏كند.

ايــن ســرگــذشــت، يــك دوره كــــامـل از سيــــر عبــوديــت را دربــــردارد.

حركتى كه از نفس بنده آغاز گشته، به قرب خدا منتهى مى‏شود. از سرزمينى دور آغاز گشته، و به حظيره قرب رب‏العالمين ختم مى‏گردد. از زخارف دنيا و لذايذ آن و آرزوهاى دروغينش، از جاه و مال و زنان و اولاد چشم مى‏پوشد، و چون ديوها، در مسير وى با وساوس خود منجلابى مى‏سازند، او آن‏چنان راه مى‏رود، كه پايش به آن منجـــلاب فــرونــرود، و چــون مى‏خــواهنــد خلــوص و صفــاى بنــدگـــى و عــلاقــه بــدان و تــوجــه بــه ســوى مقام پروردگار و دار كبريايى را در دل وى مكــدّر ســازنـد، آن‏چنــان سـريـع گـام برمى‏دارد، كه شيطان‏ها به گَرْدَش نمى‏رسند.

در حقيقت سرگذشت آن جناب وقايعى به ظاهر متفرق است، لكن در واقع زنجيروار به هم مى‏پيوندد و يك داستان تاريخى درست مى‏كند، كه اين داستان از سير عبودى ابراهيم عليه‏السلام حكايت مى‏كند، سيرى كه از بنده‏اى به سوى خدا آغاز مى‏گردد، سيرى كه سرتاسرش ادب است، ادب در سير، ادب در طلب، ادب در حضور، ادب در همه مراسم حب و عشق و اخلاص، كه آدمى هرقدر بيشتر در آن تدبّر و دقت كند، اين آداب را روشن‏تر و درخشنده‏تر مى‏بيند.

در پــايــان ايــن راه، از طــرف خــداى سبحــان مــأمــور مى‏شـــود بــراى مردم عمل حج را تشريع كند.

آن‏چه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از مناسك حج تشريع فرموده، يعنى احرام بستن از ميقات، تــوقــف در عــرفــات، به سر بردن شبى در مشعر، قربانى، سنگ انداختن به سه جمــره، سعــى ميان صفــا و مــروه، طواف بر دور كعبه و نماز در مقام... هر يك به يكــى از گــوشــه‏هاى سفــر ابــراهيــم به مكّــه اشــاره دارد و مــواقف و مشاهد او و خــانــواده‏اش را مجسّــم مى‏ســازد. و به راستى چه مواقفى و چه مشــاهــدى كه چه‏قدر پاك و الهــى بـود!

مــواقفــى كــه راهنمــايش بــه ســوى آن مـواقــف، جــذبــه ربــوبيت، و سايقش ذلّـت عبوديـت بود.

آرى عبادت‏هايى كه تشريع شده (كه بر همه تشريع كنندگان آن بهترين سلام باد!) صورت‏هايى از توجه بزرگان از انبياء به سوى پروردگارشان است، تمثال‏هايى است كه مسير انبياء عليه‏السلام را از هنگام شروع تا ختم مسير حكايت مى‏كند، سيرى كه آن حضرات به سوى مقام قرب و زلفى داشتند.

«لَقَــدْ كــانَ لَكُــمْ فـى رَسُـولِ اللّهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ - براى شما هم در رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله اقتـدايــى نيكـــو بـــود...!» (21 / احــزاب)

آيــه فــوق مى‏فهمــانــد آن‏چه امــت اســلام به عنــوان عبــادت مى‏كنـــد، تمثــالى از سيــر پيــامبــرشـــان اســت.

و ايــن خــود اصلــى اســت كــه در اخبــارى كه حكمــت و اســرار عبــادت‏ها را بيــان مى‏كنــد و علّت تشريع آن‏ها را شرح مى‏دهد، شواهد بسيارى بر آن ديــده مى‏شـود، كه متتبــع بينــا مى‏خــواهـد تــا به آن شـواهـد وقــوف و اطـلاع يــابـد. (1)

1- الميزان ج 2، ص 153 .

# مهاجرت از افق شرك به موطن عبوديت و مقام توحيد

**«ياَيُّهَا الَّـذيـنَ ءَامَنُـواْ عَلَيْكُـمْ اَنْفُسَكُمْ...!» (105 / مائده)**

«اى كسانـى كــه ايمــان آورده‏ايــد، بــر شمــا بـاد رعـايـت نفــس خودتان...!»

نفس انسان همان مخلوقى است كه انسان از ناحيه آن و به ملاحظه آن محروم يا رستگــار مى‏شــود. اين معنــايــى است مطــابـق با مقتضاى تكوين، لكن چنان نيست كــه عمـوم مردم در درك اين معنا يكسان بـاشنــد.

«هَـلْ يَسْتَـوِى الَّذينَ يَعْلَمُــونَ وَ الَّذيــنَ لا يَعْلَمُــونَ اِنَّمــا يَتَذَكَّــرُ اوُلُوا الاَلْبابِ - آيا برابرنـد كسانى كه مى‏داننــد، كسانى كه نمى‏داننــد تنها صاحبــان عقل متذكّــر مى‏شوند!»(9/زمر)

اين اختلاف در درك براى اين است كه متذكّر به اين حقيقت هر لحظه كه به ياد آن مى‏افتد و متوجه مى‏شود كه نسبت به خداى خويش در چه موقفى قرار دارد و نسبت او با ساير اجزاء عالم چه نسبتى است. نفس خود را مى‏يابد كه منقطع و بريده از غيرخداست و حال آن كه غيرمتذكر چنين دركى ندارد و همين متذكّر هم قبل از تذكّرش نفس خود را بسته و مربوط به عالم مى‏يافت. و نيز مى‏بايد كه در برابرش حجاب‏هايى است كه كسى را جز پروردگارش به آن حجاب‏ها دسترسى و احاطه و تأثير نيست. تنها پروردگار او قادر به رفع آن حجاب‏هاست. پروردگارى كه او را، هم از پشت سر دفع داده و دورش مى‏كند، و هم از پيش‏رو به‏وسيله قدرت و هدايت به‏سوى خود مى‏كشاند، و نيز نفس خود را مى‏يافت كه با پروردگار خود خلوتى دارد كه مونسى و دوستى جز او برايش نيست. اين‏جاست كه معنى جمله «... عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لايَضُرُّكُمْ مَنْ‏ضَلَّ اِذَا اهْتَدَ يْتُمْ...!» و جملــه «... اِلَى اللّهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعا...!» (105 / مائده) را به خوبى درك مى‏كند.

اين‏جاست كه ادراك و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرك به موطن عبــوديت و مقــام توحيـد مهـاجـرت نمـوده و اگر عنـايت الهـى دستگيـرش شود و توفيق شامل حالش گردد، شرك و اعتقاد به موهومات و دورى از خــدا و تكبـر شيطـانى و استغناى پـوشـالى و خيـالى را يكـى پس از ديگرى به توحيد و درك حقايق و نــزديكــى به خــدا و تــواضــع رحمــانى و فقــر و عبــوديــت تبــديـل مى‏نمـايد.

گرچه ما از نظر اين كه موجودى خاك‏نشين و دل‏بسته به علايقى هستيم كه ما را از درك حقايق مشغول نموده نمى‏توانيم آن‏طور كه بايد اين حقيقت را هم درك نماييم، و ما را مانع مى‏شود از اين كه به جاى اهتمام به فضلات اين دنياى فانى كه كلام الهى در بيــانــات خــود آن را جــز لهــو و لعــب معرفى ننموده، غوطه‏اى در درياى حقايق بزنيم الاّ اين كه اعتبار صحيح و بحث زياد و تـدبّــر كـافـى مــا را به تصديق كليات اين معنــى به‏طــور اجمــال وادار مى‏ســازد، اگر چه به تفصيــل آن احــاطــه پيــدا نكنيم، « و خداوند هدايت كننده است!»(1)

1- الميـــــــــــــــزان ج 11، ص 286 .

# غـرق‏شدگان دريـاى عبـوديت

**«... وَ مَـنْ عِنْـدَهُ لا يَسْتَكْبِـرُونَ عَـنْ عِبـادَتِه وَ لا يَسْتَحْسِرُونَ. يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُونَ!»**

«... و آن‏ها كه نزد اويند از عبادتش استكبار نمى‏كنند و خسته نمى‏شوند، شب و روز تسبيح گويند و سستى نگيرند!» (19و20/انبياء)

خداى‏تعالى در اين آيه حال بندگان مقرب، و ملائكه مكرّم خود را بيان مى‏كند، كه مستغرق در عبوديت، و سرگرم در عبادت اويند. هيچ كارى ديگر آنان را از عبادت او باز نمـى‏دارد، و به هيــچ چيـز جـز عبــادت او تـوجـه نمى‏كننــد.

سنّــت جــارى ميــان مــوالــى و بـردگــان در ملــك‏هــاى اعتبــارى ايــن اســت كه بــرده هرقــدر به درگاه مولايش مقرّب‏تر شود، مولايش از بسيارى از تكاليف و وظـايـف او اغماض مى‏كند.

ولى در خداى‏تعالى چنين نيست، بلكه هرقدر بنده او تقرّب بيشترى پيدا كند، بيشتر به عظمت و كبرياء و عزت و بهاء مولايش پى مى‏برد، و بيشتر ذلّت و مسكنت و حاجت خود را احساس مى‏كند، پس در نتيجه كارش به جايى مى‏رسد كه به غير عبوديت و خضــوع كار ديگرى نكند. (1)

1- الميــــــــزان ج 28، ص 93 .

# مراتب بندگى و مراتب گناه

**«وَ الَّــــذى اَطْمَـــــعُ اَنْ يَغْفِـــرَلـى خَطيئَتــــى يَــوْمَ الـدّيــنِ!»**

«و كسى كه طمع دارم روز رستاخيز گناهم را بيامرزد !» (82 / شعراء)

«خَطيئَه» و گناه مراتبى دارد. هركس به حسب مرتبه‏اى كه از عبوديت خدا دارد، در همان مرتبه گناهى دارد، هم‏چنان كه فرموده‏اند: «حَسَناتُ الاَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبينَ - خوبى‏هاى نيكان براى مقربين درگاه حق، بدى و گناه به شمار مى‏رود!» و به همين جهت است كه خداى تعالى به رسول گرامى خود صلى‏الله‏عليه‏و‏آله دستور مى‏دهد:

«... وَاسْتَغْفِرْلِذَنْبِكَ ـ براى گناهت طلب آمرزش‏كن...!» (55/مؤمن)

در آيه فوق، گناه آدمى مثل حضرت ابراهيم عليه‏السلام عبارتست است اين كه به خاطر ضروريات زندگى از قبيل خواب و خوراك و آب و امثال آن نتواند تمامى دقايق زندگى به ياد خدا باشد، هر چند كه همين خواب و خوراك و ساير ضروريات زندگى اطاعتى اســت، و چگـونه ممكـن اسـت «خَطيئَه» غيـر اين معنـا را داشتـه بـاشـد؟ و حال آن كه خداى تعالى تصريح كرده به اين كه آن جناب مُخلَص خداست، و غير خدا احدى از آن جناب سهم ندارد، و شريك نيست:

«اِنّا اَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدّارِ - ما ايشان را با يـاد آخـرت خـالص كرديم!» (46 / ص)

در آيــه مــورد بحــث ابـراهيــم عليه‏السلام به خــود نسبت خطا و گناه داده، با اين كه آن جناب از گنــاه معصــوم بود، و اين خــود دليل بر آن است كه مرادش از «خَطيئَه»، مخالفت امر مولوى الهى نبوده است. (1)

1- الميــزان ج 30، ص 147 .

# فصل چهارم

## طرز دعا کردن

#

# تعليمـات قـرآن بـراى بهتر دعا كردن

در قرآن كريم براى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله تعليمات و آداب عاليه‏اى است در انواع و اقسام ثنا بر پروردگار تا بارعايت آن پروردگار خود را ثنا گويد، و آن آداب را در درخــواست‏هاى خــود بكــار بنــدد:

1 ـ در آيـه شــريفــه زيــر ياد مى‏دهد كه بگويد:

«قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِى الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ...!»

«بگو بار الها! اى مالك ملك عالم! ملك را به هر كه بخواهى مى‏دهى، و از هر كه بخواهى پس مى‏گيرى، به هر كه بخواهى عزت و اقتدار مى‏بخشى، و هر كه را خواهى خوار مى‏گردانى، هر خير و نيكويى به دست توست، و تنها تو بر همه چيز توانايى!» (26 / آل‏عمران)

«شـب را در روز نهــان سـازى! و روز را در پـرده شب پنهان كنـى!

زنــده را از مــرده پـديــد آرى! و مـرده را از زنــده برانگيــــــزى!

و به هر كه خواهى روزى بى‏حساب عطافرمايى!» (27 / آل‏عمران)

2 ـ و در آيه شريفه زير ياد مى‏دهد بگويد:

«قُــلِ اللّهُــمَّ فــاطِــرَ السَّمــواتِ وَ الاَرْضِ عــالِــمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهــادَةِ اَنْتَ تَحْكُـــــمُ بَيْـــــنَ عِبـــــــــــادِكَ...!»

«بگو بار الها! اى آفريدگار آسمان‏ها و زمين، و اى داناى غيب و شهود، توئى حاكم در ميان بندگانت...!» (46 / زمر)

3 ـ و در آيـــه شــريفــه زيـــر نيــز مى‏آمـــوزد كــه بگــــويـــد:

«قُـــلِ الْحَمْـــدُ لِلّــهِ وَ سَــلامٌ عَلـى عِبــادِهِ الَّــذينَ اصْطَفــى...!»

«بگــو حمــد و سپــاس همــه از بــراى خــداست، و درود بر آن بنــدگــانــش كــه بــرگــزيــدشــان...!» (59 / نمل)

4 ـ و نيــز در آيـه شـريفـه زيــر يــاد مى‏دهد كه بگويد:

**«قُــلْ اِنَّ صَــلاتــى وَ نُسُكــى وَ مَحْيــاىَ وَ مَمــاتى لِلّــهِ رَبِّ الْعــالَميـنَ...!»**

«بگو نماز من، عبادت من، زندگى و مرگ من همه براى خداست، كه پروردگار جهان‏هاست، او را شريكى نيست، مرا به اين اخلاص كامل فرمان داده، و من اول كسى هستم كه تسليم امر خدا مى‏باشم!» (162 / انعام)

5 ـ و در آيــه شــريفــه زيـر نيـز مى‏آمــوزد كه بگويد:

«وَ قُـلْ رَبِّ زِدْنــى عِلْمـــــا!»

«بگــو پـــروردگــارا مــرا از علــم عنــــايــت بيشتــرى كــن!» (114 / طه)

6 ـ و نيــز در آيــه زيــر يــاد مى‏دهــد كــه بگــــويـد:

«وَ قُــلْ رَبِّ اَعُــوذُ بِــكَ مِـنْ هَمَــزاتِ الشَّيـاطينِ...!»

«و بگــو پــروردگــارا پنــاه مى‏بـرم به تو از وسوسه‏هايى كه شياطين در دل‏ها القاء مى‏كنند!» (97 / مؤمنون)

و در آيات بسيار زياد ديگر كه جهت جامع آن‏ها اين است كه مشتملند بر تعليم آداب عاليه‏اى كه خداى تعالى رسول گرامى خود را به آن مؤدب نموده و رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله امتّش را بـه رعـايـت آن تـوصيــه فـرمــوده اسـت. (1)

1- الميــــــزان ج 12، ص 169 .

# تعليمــات معصـوميـن بـراى بهتـر دعـا كــردن

 1 ـ در «عــدة‏الــداعــى» از پيغمبــر اكــرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايــت شـــده كـه فــرمــود:

«خدا را بخوانيد در حالى كه يقين به اجابت داريد!»

در حديث قدسى است :

«من نزد گمان بنده‏ام هستم و در حق او برطبق گمانى كه به من دارد رفتار مى‏كنم، پس مبادا درباره من جز گمان نيك داشته باشيد!»

سـرّ مطلــب ايــن است كه دعــا كــردن باترديد و نوميدى كاشف از نداشتن خــواســت حقيقــى و جــدّى است، و از همين نظر از خواستن چيزى كه واقع شدنى نيست منـــع كــرده‏اند.

2 ـ پيغمبـر اكــرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فــرمــود:

«هنگام حاجت‏مندى نزد خدا لابه كنيد و در گرفتارى‏ها به او پناه بريد، و در نزد او زارى كرده و دعا نمائيد زيرا دعا مغز عبادت است، و مؤمنى نيست كه خدا را بخواند جز اين كه دعايش مستجاب شود و اثر استجابتش گاهى در دنيا به ظهور مى‏رسد و گاهى در آخرت و گاهى به اندازه دعايى كه كرده گناهانش جبران مى‏شود. اين‏ها همه در صورتى است كه مورد درخـواستش گناه نباشد!»

3 ـ در «نهج‏البلاغه» در ضمن سفارشات اميرمؤمنان عليه‏السلام به پسرش حسين عليه‏السلام چنين نقل كرده:

«پروردگار با اذن مسئلتى و دعايى كه به تو داده، كليد خزائنش را در اختيارت گذاشته است، پس هروقت بخواهى مى‏توانى درهاى نعمتش را به وسيله دعا بازكنى و ابرهاى رحمتش را به ريزش دربياورى، و مبادا كندى در اجابت ترا مأيوس و نااميد كند زيرا بخشش به اندازه نيت و خواست قلبى است و بسا تأخير در اجابت براى اين است كه خواستار پاداش بزرگ‏تر و آرزومند بخشش فراوان‏تر گردد، و چه بسا چيزى را درخواست كرده‏اى و به جاى آن چيز ديگرى كه سودش در دنيا و آخرت برايت بيشتر بوده به تو عطا گرديده يا براى خاطر امر بهترى از تو بازداشته شده زيرا بسيارى از خواسته‏هاست كه اگر عملى گردد دين تو را تباه مى‏كنــد. پس سعــى كــن چيــزهــايى را بخواهى كه خوبى و جمالش باقى و عيب و وبالش فــانــى باشد و متوجه باش كه مال بــراى تــو نمــانــد و تـو نيــز براى آن نخواهى ماند!»

منظور از اين كه مى‏فرمايد: «بخشش به اندازه نيّت است،» اين است كه استجابت دعا تابع درخواست حقيقى و واقعى است كه از ته دل و صميم قلب سرچشمه مى‏گيرد نه آنچــه از الفــاظ و عبــارات فهميــده مى‏شــود، چــون لفــظ هميشه مطابقت كامل با معنى ندارد. و اين جمله بهترين و جامع‏ترين سخنى است كه ارتباط بين خواستن و اجابت را بيان مى‏كند.

4 ـ در «نهج البلاغه» در ادامه مطلب فوق، حضرت چند مورد از مواردى را كه به حسب ظــاهــر استجـابـت بـر طبـق دعا نيست، ذكر فرموده و به سرّ آن اشاره مى‏كند:

مثــلاً در مــوردى كــه اجــابــت دعــا بــه تأخير مى‏افتد سرّش اين است كه دعاكننده نعمت دلپذيرى را كه مايه خوشدلى بــاشــد خواستار شده و اين نعمت در صورتى او را دلخوش و خرسند مى‏كند كه بعد از چندى برايش حاصل شود و چون او خــواستــار چنيــن نعمتى است پس در واقــع طــالــب كندى و تــأخيــر اجابت است.

همچنين در موردى كه به جاى خواسته سائل امر ديگرى اعطا مى‏گردد مانند اين كه دربــاره امــر دنيــوى دعــا كــرده و به جاى آن پاداش اخروى به او داده مى‏شود، ســرش ايــن است كه چــون او مــرد باايمــانى است و مؤمنى كه به امر دينش اهتمام دارد اگر چيزى را كه از خــدا خــواست نمى‏دانــد انجــام يــافتن آن دينش را تباه مى‏كنــد بلكــه گمــان دارد بــاعــث خـوشبختــى اوست با اين كه سعادت و خوشبختى او در امور اخروى است در حقيقت براى جهان جاودان دعا كرده نه براى دنياى گذران، لذا دعــايش همــه بـراى آن جهان مستجاب مى‏شود.

5 ـ در «عده الداعى» از امام باقر عليه‏السلام روايت شده كه فرمود:

«بنــده‏اى كــه دستــش را بــه سوى خــدا بگشايد خدا را شرم آيد كه آن را تهى برگرداند و هــر چــه بخــواهــد از فضــل و رحمــت خــود در آن مى‏گذارد، پس هنگــام دعــا كردن پيش از آن كه دست را بــرگــردانيـد بــر ســر و روى خـود بكشيـد!»

6 ـ در «درّالمنثور» از پيغمبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايات زيادى شده كه در همه آن‏ها موضوع بلند كردن دست هنگام دعا ذكر شده است.

بنابراين، نكوهش بعضى درباره بلند كردن دست به سوى آسمان به هنگام دعا كردن بيجا بوده و علتى را كه براى آن ذكر كرده‏اند كه آن اشاره به بودن خدا در آسمان و جسم بودن اوست گفتار نادرستى است زيرا حقيقت همه عبادات بدنى مجسم كردن حالات قلبى و توجهات باطنى است و به وسيله آن‏ها حقايقى كه بسى برتر و بالاتر از عالم ماده و جسمـانيـات است در صــورت جسمــانى جلوه مى‏كند چنان كه امر نماز و روزه و حج و ساير عبادات و اجزاء و شرايط آن‏ها بدين منوال است.

و از جمله عبادات بدنى دعاست كه توجه قلبى و درخواست باطنى را مجسم كرده و آن را به صــورت درخــواست متعــارف يك گــداى پست مستمنــد از ثــروتمنــد با عزت و برومندى كه دستش را به سوى او دراز كــرده و حــاجــت خــــود را با تضرّع و زارى از او مى‏خــواهـد درمـى‏آورد.

7 ـ در كتاب «مجــالس» از امــام حسيـــن عليه‏السلام روايت شــده كه:

«پيغمبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در هنگام دعا و ابتهال (كه نحو خاصى از دعا كردن است،) دست‏ها را بلنــد كــرده و همــاننــد گــدايى كــه درخــواســت غــذايــى مى‏نمــايد دعــا مى‏كــرد.»

8 ـ «اسماعيل بن همـام» از امام رضا عليه‏السلام روايت كرده كه فرمود:

«يــك دعــاى پنهــانـى با هفتـاد دعــاى آشكـــارا بــرابــرى مى‏كنـد!»

9 ـ «در مكارم الاخلاق» از امام صادق عليه‏السلام روايت شده كه فرمود:

«دعــا پيــوستــه در حجــاب اســت (و بــه اجابت نمى‏رســـد) تــا صــاحــب دعــا بر محمد و آل محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله درود بفرستد!»

«و هر كس قبــلاً بــراى چهــل نفــر مــؤمــن دعــا كنــد دعــايش مستجــاب مى‏شود!»

«... هركـس اوامـر خــدا را اطاعت كند و از راه خودش دعا كند خدا اجابت مى‏فرمايد... !» راه دعـــــــــا ايـــــــــــن اســـت:

«ابتدا خدا را ستايش و تمجيد مى‏كنى و نعمت‏هاى او را به ياد آورده و خدا را سپاس مى‏گــزارى، و بعــد بــر محمــد و آل محمــد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله درود مى‏فــرستــى، و سپس گناهان خود را ذكر كرده و به آنها اقرار و اعتراف مى‏كنى و از خــدا طلب عفو و مغفرت مى‏نمــايى. ايـن راه دعــاســت!» (1)

1- الميـــــــــــــــــــزان ج 3، ص 50 .

# زمــان منــاسب بــراى دعــا کردن

**«قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّى اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ!»**

«به زودى از پروردگارم برايتان آمرزش خواهم خواست كه او آمرزگار و رحيم است!»

 (98 / يوسف)

حضــرت يعقــوب عليه‏السلام در آيــه فــوق فــرمــود: بــه زودى بــرايتــان استغفـــار مى‏كنم، و استغفـار جهت فـرزنـدان را تأخير انداخت.

در بعضــى از اخبــار آمــده كــه تأخير انداخت تا وقتى كه دعا مستجاب مى‏شود.

در «كــــافـــى» از امــــام صــــادق عليه‏السلام روايــــت شــــده كــــه فــــرمــــود:

«رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرموده بهترين وقتى كه مى‏توانيد در آن وقت دعا كنيد و از خدا حاجت بطلبيد وقت سحر است، آنگـاه، ايــن آيــه را تــلاوت فــرمــود كــه يعقــوب به فرزندان خــود گفــت: بــه زودى بــرايتــان استغفـار مى‏كنـم، و منظـورش ايــن بــــود كــــه در وقت سحر طلب مغفرت كند.»

در «درّالمنثور» از رسول‏خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايت ‏كرده‏اند كه شخصى ‏از آن جناب پرسيد چرا يعقوب استغفار را تأخير انـداخـت؟ فـرمـود: «تأخير انداخت تا هنگام سحر فرارسد، چون دعــاى سحـر مستجاب است!»

در برخى روايات ذكر شده كه استغفار را تأخير انداخت تا شب جمعه فرا رسـد.(1)

1- الميـــــــــزان ج 22، ص 113 .

# فصل پنجم

## دعای پیامبران و بزرگان

# دعــاى آدم عليه‏السلام

**«رَبَّنــا ظَلَمْنـآ اَنْفُسَنـا وَ اِنْ لَـمْ تَغْفِـرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ !»**

«پروردگارا ما بر خود ستم كرديم و اگر تو ما را نبخشائى و به ما رحم نكنى مسلما از زيـان‏كـاران خواهيم بود!» (23 / اعراف)

يكى از ادب انبياء كه آن را در هنگام دعا و توجه به خدا مرعى مى‏داشته‏اند، ادبى است كه قــرآن در درجــه اول آن را از آدم و همسـرش عليهم‏السلام در آيه بالا نقل كرده است.

اين راز و نيازى است كه آن دو بزرگوار بعد از خوردن از درختى كه خداوند از نزديكى به آن نهيشان كرده بود با خداى خود كردند.

وقتى پاى امتحان پيش مى‏آيد و بلا شامل حالشان مى‏شود و سعادت زندگى بهشتى براى يك عمر با آنان وداع مى‏كند مأيوس و غمگين نمى‏شوند، و نوميدى رابطه‏شان را با پروردگارشان قطع نمى‏كند بلكه به التجاء به خداوند خود كه امرشان، و هر آرزويى كه براى خود اميد دارند، به دست اوست مبادرت مى‏نمايند و به «صفت ربوبيّتى» متوسل مى‏شـونـد كه واجـد هر دافع شر و هر جالب خيرى است.

آرى «صفـت ربـوبيت حــق» صفـت كريمى است كه در هر حـال بنده را با خداى سبحان آشتى و ارتباط مى‏دهد.

مقتضاى ربوبيت الهى نيز همين است. و در پيشگاه ربوبى‏اش حاجت به درخواست نيست، بلكــه صــرف عــرض حال و اظهار حاجتى كه براى عبد پيش آمده كفايت مى‏كنــد، بلكــه بهتــر و فصيــح‏تر و بليــغ‏تر است از درخـواست حـاجت.

آدم و همسرش آن آبرو و كرامتى در خود نديدند كه از خداى خود چيزى درخــواســت كننــد يــا بگــوينــد: «مــا را ببخــش و بــر مـا رحــم كــن!» بلكه گفتند: «اگر بر ما نبخشى و ترحم نكنى!» و اين نتيجه آن احساس‏شان بود و خــواستنـد در برابر هر حكمى كه از ساحت رب‏العزه صادر مى‏شود تن در داده و تسليم محض باشند ولى چيزى كه هست با گفتن «رَبَّنا» در آغاز شرح حال خود به اين معنا اشاره كــردنــد كــه در عيــن اعتــراف به ظلــم، چشم داشت و توقع مغفرت و ترحم را دارند:

تــو رب مــا و مــا مــربــوب تــوئيــم، از تــو آن را اميــدواريــم كــه هر مربوبى از رب خــود اميـــد دارد! (1)

1- الميــزان ج 12، ص 117 .

# دعــاهــاى حضــرت نــوح علیه السلام

# اولین دعای حضرت نوح علیه السلام

«... وَ نادى نُـوحٌ رَبَّــهُ فَقـالَ رَبِّ اِنَّ ابْنــى مِـنْ اَهْلـى وَ اِنَّ وَعْـدَكَ الْحَـقُّ...!»

«... كشتــى آن‏هــا را در آن موج‏هاى كوه‏پيكر به هر سو مى‏برد، و نوح فرزند خود را كه در كناره‏اى بود بانگ زد: هان اى فرزند با ما سوار شو و در زمره كفار مبــاش! در جــواب گفــت: من هميــن ساعت به كوهى كه مرا از خطر غرق نگهـدارد پنـــاه مى‏بــرم...!»

«نــوح خــداى خــود را نــدا كـرد و چنيــن عـرض نمـود: پروردگارا به درستى فرزند من از اهل بيت من است، وعده تو هم حق است و تو احكــم‏الحـاكمينــى!»

 (45 تا 47 / هود)

نــوح خــداى خــود را نــدا كـرد و چنيـن عـرض نمـود: پروردگارا به درستى فـرزنـد من از اهـل بيـت مـن اسـت، وعـــده تـو هـم حـق است و تـو احكـم‏الحـاكمينى!

شكــى نيست در اين كه ظاهر گفتار نوح اين است كه مى‏خواهد دعا كند كه فرزندش از غــرق نجــات يــابــد، لكن تدبر در آيات اين داستان كشف مى‏كند كه حقيقت امر غير آن چيزى است كه از ظاهر كلام استفـاده مى‏شود.

از يك طرف خداوند دستور داده بود كه او خودش و اهل بيتش و همه مؤمنين سوار بر كشتى شوند و آنان را وعده داده بود كه نجات دهد، و راجع به كسانى كه ظلم كردند فــرمــوده بــود از مــن درخــواست عفــو مكــن، چــه آنــان غـرق شــدنـى هستند .

پس از ديدن وضع فرزندش و شك و ترديد درباره سرنوشت او، جرأت نكرد به‏طور قطع نجات او را درخواست نمايد، بلكه سؤال خود را نظير كسى كه چيزى را به كسى نشان دهد يا آن را اظهار كند و بخواهد مزه دهان طرف را درباره آن بفهمد طرح كرد، چون به عواملى كه در واقع درباره سرنوشت فرزندش دست به هم داده وقوف و آگهى نــدارد، به نـاچـار نخست كلام خود را به نداى «رَبّ» افتتاح نمود، چون مفتاح دعاى مـربـوب محتاج وسـائـل همــان اسم «رَبّ» است.

آنگاه عرض كرد:

«فرزند من از اهل‏بيت من است و در عين حال وعده تو هم حق است !»

گويا خواسته است عرض كند از طرفى او فرزند من است و اين خود اقتضا دارد كه او هم اهــل نجــات بــاشــد، و از طرف ديگر تو احكم‏الحاكمينى و در كارهايت خطا نمى‏كنى، لــذا نمى‏فهمـم سرانجــام فــرزنــدم چيست ؟

و اين نيز ادبى است الهى كه بنده از آنچه مى‏داند تجاوز نكند و چيزهايى را كه مصلحت و مفسده‏اش معلوم نيست از مولاى خود نخواهد، لذا نوح تنها آنچه مى‏دانست گفت و چيزى درخواست نكرد در نتيجه اين ادب، خداوند نيز عصمت و حفظش را شامل حـالش نمود، يعنى قبل از اين كه كلام نوح تمام شود و اسائه ادبى از او سربزند خداوند كــلام خــود را بــرايش تفسيــر كرد كه مراد از اهل، اهل صالح است نه هر خويشاوندى، و فــرزنــد تــو صــالـح نيست.

نــوح خيــال مى‏كــرد مــراد از اهــل همــان معنــى ظــاهــرى آن يعنــى «خـويشـاوند» است لـذا مى‏خـواست بعــدا مـوضـوع نجـات فـرزنـدش را پيش كشـد.

كلام الهى تأديبى بود كه نوح را وادار كرد كلام خود را قطع كند و دنباله آن را نكشد بلكه حرف تازه‏اى از سر گيرد كه به صورت توبه و در حقيقت شكر همين تأديب كه خود نعمت بزرگى بود باشد، لذا عرض كرد: پروردگارا به تو پناه مى‏برم از درخواست سؤالى كه درباره آن علم ندارم.

يعنــى پنــاه بــرد بــه پــروردگــار خــود از چيــزى كــه زمينــه كــلامش او را بــدان وامــى‏داشــت يعنــى تقــاضــاى نجــات فــرزنــدش در عيـن اين كه از حقيقــت حــال بى‏خبـــر است. (1)

1- الميـــــــــــــزان ج 12، ص 119 .

# دومین دعـاى حضــرت نــوح علیه السلام

«رَبِّ اغْفِرْلى وَ لِوالِدَىَّ وَ لِمَنْ دَخَـلَ بَيْتِىَ مُؤْمِنا وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ...!»

«پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و هر كسى را كه با داشتن ايمان به خدا به خانه‏ام درآيد و جميع مؤمنين و مؤمنات را بيامرز و ستمكاران را جز بر هلاكتشان نيفزا!» (28 / نوح)

اين دعا را خداى متعال در آخر سوره نوح بعد از آيات زيادى كه درباره شكايت‏هاى نـوح عليه‏السلام ايراد كرده نقل مى‏فرمايد:

«رَبِّ اغْفِرْلى!» ابتــدا خـود را دعــا كــرد چــون كســى كــه پيشــوا و جلودار مــردمـى است دعــا به جان خودش دعاى به جان آن مردم نيز هست:« وَ لِوالِدَىَّ!» معلوم مى‏شود پدر و مادر نوح عليه‏السلام داراى ايمان بوده‏اند.

«وَ لِمَنْ دَخَـلَ بَيْتِىَ مُؤْمِنا!» يعنى مؤمنين معاصرش.

«وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ!» يعنى همه اهل توحيد، چه معاصرينش و چه آيندگان، زيــرا آينــدگــان نيـز امـت او هستند، و تا قيام قيامت همه اهل توحيد رهين منت اويند.

نوح عليه‏السلام اولين كسى است كه دعوت دينى خود را با كتاب و شريعت اعلام نمود، و پــرچــم تــوحيــد را در بيــن مـــردم افــراشتــه كرد.

از هميــن جهــت خــداى سبحــان او را بــه بهتــرين درودى يــاد كــرد و فـرمــود: «سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِى الْعالَمينَ!» (79 / صافّات)

درود بر اين پيغمبر كريم باد كه تا قيام قيامت هر كسى ايمان به خدا آورد يا عمل صالحى انجام دهد يا اسمى از خداى عز اسمه ببرد و خلاصه تا زمانى كه از خير و سعادت در ميان بشر اسم و اثرى هست همه از بركت دعوت او و دنباله و اثر نهضت اوســت ـ صَلَــى‏اللّه‏ عَلَيْهِ وَ عَلى سايِرِالاَنْبِيـاءِ وَ الْمُـرْسَليـنَ اَجْمَعين! (1)

1. الميــــــــــــــــزان ج 12، ص 123 .

# دعاهاى تاريخى حضرت ابراهيم عليه‏السلام

#

# اولین دعـاى حضــرت ابراهیم علیه السلام

**«وَ اِذْ قـالَ اِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَـلْ هذا بَلَدا امِنا وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ...!»**

«و چون ابــراهيــم گفــت پــروردگــارا ايــن شهر را محل امنى كن و اهلش را، البته آن‏هــايى را كه به خدا و روز جزا ايمان مى‏آورند، از ثمرات روزى بده...!» (126/بقره)

خداى سبحان در قرآن كريم از حضرت ابراهيم عليه‏السلام دعاهايى بسيار نقل كرده، كه در آن دعــاهــا از پـروردگـارش حــوائجى درخـواست نمـوده مانند:

دعــــايى كـــه در آغــاز امــر بــراى خــودش كــــرد.

دعــــايى كـــه هنگـــام مهــاجــرتش به ســوريه كرد.

دعــــايى كه در خصـوص بقاءِ ذكر خيرش در عالم كرد.

دعايى كه براى خودش و ذريّه‏اش و پدر و مادرش و براى مؤمنين و مؤمنات كرد.

دعايى كه بعد از بناى كعبه براى اهل مكّه كرد و از خدا خواست تا پيامبران را از ذريّـه او برگزيند.

از همين دعاها و درخواست‏هايش است كه آمال و آرزوهايش و ارزش مجاهدت‏ها و مساعى‏اش در راه خدا، و نيز فضائل نفس مقدسش، و موقعيت و قربش به خداى تعالى شناخته مى‏شود.

همچنين از سراسر داستان‏هايش و مدايحى كه خدا از او كرده مى‏توان شرح زندگى آن جنـــاب را استنبــاط كــرد. (1)

1- الميـــــــــــــــــزان ج 2، ص 120 .

# دومین دعـاى حضــرت ابراهیم علیه السلام

**«...رَبِّ هَــبْ لــى حُكْمــا وَ اَلْحِقْنــى بِــالصّـالِحيــنَ...!»**

«...من همه آن معبودها را دشمن خود مى‏دانم مگر پروردگار عالميان را كه مرا آفريد و هم او هدايتم كرد، پروردگارى كه غذا و آبم مى‏خوراند. و وقتى بيمار مى‏شوم بهبوديم مى‏بخشد، پروردگارى كه مرا مى‏ميراند و سپس زنده‏ام مى‏كند، پروردگارى كه اميدوارم خطاياى مرا در روز جزا بيامرزد. پروردگارا مرا حكمى ببخشاى و به صالحينم ملحق ساز! و براى من در آيندگان نام نيك و ذكر جميلى مرحمت فرما! و مرا از ورثه بهشت نعيم قرار داده و پدر مرا بيامرز كه وى از گمراهان‏بود، و مرا در روزى كه همه مبعوث مى‏شوند رسوا مساز!»

(75تا89/شعراء)

از جمله آداب انبياء ادبى است كه خداوند آن را از ابراهيم خليل عليه‏السلام نقل فرموده است. در اين دعا ابتدا پروردگار خود را ثناى جميلى مى‏كند كما اين كه ادب عبوديت هم همين ‏اقتضا را دارد. اين ثنا نيز اولين ‏ثناى مفصلى‏ است ‏كه خداوند از او حكايت ‏كرده است.

ابراهيم در اين ثنائى كه كرده ادب را اين‏طورى بكار برده كه عنايت پروردگار خود را از ابتداءِ خلقتش تا وقتى كه به سوى او بازگشت مى‏كند همه را در ثناى خود درج كرده و خود را در برابر او فقير و محتاج محض دانسته و درباره پروردگارش جز غنا و جود محض چيزى نگفته و خود را بنده ذليلى دانسته كه قادر بر هيچ‏چيز نيست، بلكه مقدرات الهى او را در ادوار خلقتش از حالى به حالى مى‏گرداند، غذا و آب و بهبودى از مرض مى‏دهد، مى‏ميراند و زنده مى‏كند، و بندگان را براى پاداش روز جزا حاضر مى‏ســازد، بــراى ايـن كـه او جــز اطاعت محض و طمـع در غفران گناه چيزى نيست.

ادب ديگـــرى كــه مــراعــات نمــوده مــرض را بــه خــود نسبــت داده زيــرا در مقام ثنا مناسب نبود مرض را به خدا نسبت دهــد گــرچــه مــرض هم از حــوادث است و بى‏ارتباط به خــدا نيست لكــن سيــاق كــلام براى بيان اين معناست كه شفاى از مــرض از رحمــت و عنــايــت اوســـت.

بعــد از ثنــا شــروع كـــرد بــه دعــا ـ

- در دعــا ادب فــوق‏العــاده‏اى بــه كــار بــرد. ابتــدا شـروع كــرد با اسـم «رَبِّ»

- سپس تنها نعمت‏هاى حقيقى و پايدار را درخواست نمود. نعمت‏هايى را اختيار كرد كه سرآمد و گرانبهاترين آن‏ها بود و آن عبارت بود از «حُكْم» يعنى «شَريعَت»، و پيوستن به صالحين، و نام نيك در آيندگان.

- از خداى خود خواست در هر عصرى از اعصــار آينــده كســى را مبعوث كنــد كه دعوتش را بپا داشته و شريعتش را ترويـج نمـايــد تــا قيام قيــامــت بـاقـى باشد.

- آنگاه وراثت بهشت و آمرزش پدر و ايمنى از رسوايى در قيامت را درخواست كرد.

به طورى كه از كلام خداى تعالى استفاده مى‏شود همه دعاهايش مستجاب شده مگــر دعـايش دربــاره آمــرزش پدر (البته دعا براى پدرش موقعى بود كه از ايمان او مـأيــوس نشده بود ولــى بعــدا فهميد پدرش دشمن خداست از او بيزارى جسـت!) (1)

1- الميزان ج 12، ص 125 .

# سومین دعـاى حضرت ابـراهيـم عليه‏السلام

**«رَبِّ هَـبْ لى مِنَ الصّالِحينَ!» (100 / صافات)**

از جمله دعاهايى كه خداوند متعال از حضرت ابراهيم عليه‏السلام نقل فرموده جمله فوق است كه در اين جمله از خداوند فرزند صالح مى‏خواهد و در يك جمله كوتاه، هم حاجت خــود را طلبيــده و هــم از شــرّ اولاد ناخلــف به پـروردگــار خــود اعتصــام جسته و هــم درخــواست خــود را از جهت اين كه وجهه دنيايى داشت به يك وجهه معنوى مــوجـه نموده و در نتيجــه خــداپسنــدانــه‏اش كرده است. (1)

1- الميـــــــــــــــــزان ج 12، ص 128 .

# چهارمین دعای حضرت ابراهيم عليه‏السلام

**«وَ اِذْ قـالَ اِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَدا امِنا وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ امَنَ مِنْهُــمْ بِــاللّــهِ وَ الْيَــوْمِ الاْخِـرِ...!» (126 / بقره)**

از جملــه دعــاهــاى آنجنــاب درخــواستــى است كه وقتــى به سرزمين مكه آمــد و اسمــاعيــل و مــادرش عليهم‏السلام را در آنجا منزل داد از خداى تعــالى كرده و قرآن آن را چنيــن حكــايــت مى‏كنـــد:

« يادآر زمانى را كه ابراهيم گفت پروردگارا، اين شهر را شهر امنى قرار ده و از اهلش آنانى را كه ايمان به خدا و روز جزا دارند از ثمرات روزى فرما. خداى متعال فرمود: دعايت را مستجاب كرديم و آنان را كه كفر بورزند چند صباحى زندگى داده سپس به عذاب آتش دچــارشــان مى‏ســازم، و چه جــاى بــد است آتـش براى انتقــال بــدان!» (126 / بقره)

خلاصه غرض ابراهيم اين بود كه در روى زمين براى خداوند حرمى باشد كه ذريه او آنجا را منزل گزينند، و اين نمى‏شد مگر به اين كه شهرى ساخته شود كه مردم از هر طرف به آنجا روى آورند و آنجا مجمعى دينى باشد كه تا روز قيامت مردم به قصد سكونت و پناهنده شدن و زيارت رو بدانجا كنند، و لذا از خدا درخواست كرد مكه را شهــر امنــى قــرار دهــد، و چــون سرزمينى لــم‏يــزرع بود از خدا خواست ذريّه‏اش را از ميوه‏ها روزى دهد.

لازمــه استجابت اين دعا اين است كه اين شهر از راه توطن و سكونت و زيارت مردم آباد شود .آن گاه وقتى احساس كرد كه اين شرافتى را كه درخواست كرده شامل مـؤمــن و كــافــر هــر دو مى‏شود لذا دعاى خود را مقيد به كسانى كرد كه ايمان به خــدا و روز جــزا داشتــه بـاشنــد.

اما اين كه اين دعا در شهرى كه فرضا هم مؤمن و هم كافر يا تنها كفار در آن ساكنند چطور ممكن است مستجاب شود، با اين كه شهرى است خشك و لم يزرع؟ ابراهيم عليه‏السلام متعرض اين جهات نشد.

اين نيز از ادب او در مقام دعا بود، زيرا در اين مقام درخواست‏كننده اگر بخواهد پروردگار خود را درس دهد كه چگونه و از چه راهى دعايش را مستجاب نمايد با اين كه پروردگارش عليم و حكيم و قادر بر هر چيزى است و كار او اين‏طورى است كه هر چه را بخواهد ايجاد كند همين كه بگويد بوجود آى، موجود مى‏شود، در حقيقت فضولى كرده و از رســم ادب بيــرون شـده است.

لكــن خــداى تعــالى چــون مى‏خــواست حاجت ابراهيم را برطبق سنت جارى كه در اسبــاب عـادى دارد برآورده سازد و بين مــؤمــن و كــافــر در آن فرق نگذارد از ايــن جهــت دعــايش را بــا قيــدى كه در كــلام خـود آورد و فرمود:

«هر كه كفر بورزد چند صباحى زندگى داده سپس به عذاب آتش دچارشان مى‏سازم و چه جاى بد است آتش براى انتقال بدان!» مقيد ساخته آنگاه مستجاب نمود.

اين دعا سبب شد حرم‏الهى تشريع و كعبه مقدسه يعنى خانه ‏مباركى كه باعث هدايت عالميان است به عنوان نخستين خانه عبادت براى بشر در مكه ساخته شود، خود يكى از آثار همت بلند و مقدس اوست و با همين اثر بر جميع مسلمين آينده بعد از خود تا روز قيامت منت گذاشت! (1)

1. الميزان ج 12، ص 128 .

# پنجمین دعاى حضـرت ابـراهيم عليه‏السلام

**«وَ اِذْ قــالَ اِبْــراهيــمُ رَبِّ اجْعَــلْ هــذَا الْبَلَدَ امِنا وَ...!»**

«بــــه يــــاد آر روزى را كــــه ابــــراهيــــم گفــــــت:

پــــروردگـــارا! ايــن شهــــر را شهــــر امنــى قـــرار ده !

و مرا و فرزندانم را از اين كه پرستش بت‏ها كنند دور بدار !

پروردگارا بت‏ها بسيارى از مردم را گمراه كرده‏اند. پس هر كس پيروى من كند او از مــن اســت و هــر كــس نـافـرمـانى‏ام كنــد تــو بخشنـــده و مهــربـانى !

اى پــروردگــار مــا! مــن ذريّــه خــود را در بيــابـانى لم‏يزرع در كنار بيت‏الحرام تو سكونت دادم اى پروردگار ما! براى اين كه نماز بخوانند، پس تو دل‏هايى را از مردم به سوى ايشان معطوف دار و ايشان را از ميوه‏ها روزى فرما، باشد كه تو را شكرگزارند!

اى پروردگار ما! به درستى تو مى‏دانى آنچه را كه ما پنهان مى‏داريم و آنچه را كه آشكار مى‏ســازيــم. آرى بــر خداى‏تعالى چيزى نه در زمين و نه در آسمان پــوشيـده نيست!

سپاس خدايى را كه مرا در سنين پيرى اسماعيل و اسحق داد، پروردگار من محققا شنواى دعـاست!

پــروردگــار! مــرا و پــدر و مــادرم را و جميــع مــؤمنيــن را در روزى كــه حســــــــاب بــرپــامـى‏شـــــــود بيـــامــــرز !» (35 تــا 41 / ابــــراهيــم)

اين دعايى است كه آن جناب در آخر عمر شريفش كرده است. ادبى كه در اين دعا به كار برده يكى اين است كه هر حاجتى را از حوائج كه ذكر كرده چون هم ممكن بود به غــرض مشــروع درخــواســت شــود و هــم به غرض نامشروع، آن جناب غرض مشــروع و صحيــح خــود را در كــلام خــود ذكــر كــرده و با بيانى آن را ادا نموده كه هر كسى مى‏تواند از آن پى‏ببرد كه وى تا چه انــدازه اميــد به رحمت پروردگارش در دلش فوران داشته است.

ادب ديگرى كه در كلام خود رعايت كرده اين است كه در رديف هر حاجتى كه خواسته اسمى از اسماءِ حسناى خدا را از قبيل غفور و رحيم و سميع‏الدعا، به مناسبت آن حاجت ذكر كرده است.

اســم شــريـف «رَبّ» را در تمــامـى حــوايــج خــود تكــرار نمــوده است، چون ربــوبيــت خــدا واسطــه ارتبـاط بنده با خداى خــود و فتــح بــاب در هــر دعــاست.

ادب ديگرش اين كه عرض كرد: «هر كس نافرمانى‏ام كند به درستى تو بخشنده و مهربانى!» و نفرين به جان آنان نكرد بعد از ذكر اسمشان دو تا از اسماءاللّه‏ را كه واسطه و شمول نعمت و سعــادت بر هــر انســانــى است يعنــى اسم «غَفور و رَحيم» را ذكر نمود، چون دوستــدار نجــات امــت خــود و گستــرش جــود پروردگار خود بود! (1)

1- الميــــــزان ج 12، ص 131 .

# ششمین دعـاى حضـرت ابراهيم و اسماعيل عليه‏السلام

**«وَ** **اِذْ يَرْفَــعُ اِبْـراهيـمُ الْقَـواعِـدَ مِنَ الْبَيْــتِ وَ اِسْمـاعيلُ رَبَّنـا تَقَبَّلْ مِنّا...!»**

«بــه يــاد آر زمــانـى را كــه ابـراهيـم و اسمــاعيــل در حالى كه داشتند پــايـه‏هـاى خـانـه را بـالا مى‏برند گفتند:

پروردگار ما! اين خــدمــت را از مـا قبـول فـرمـا به درستى كه تو شنوا و دانايى !

و اى پروردگار ما! ما را دو نفر از تسليم‏شدگان به خودت قرار ده و از ذريّه ما نيز امتى را مسلمان و تسليم خود كن و دستور مناسك و طريقه عبادت ما را به ما نشـــان بــده، و بــر مــا ببخشــاى، به درستــى كــه تــو تــوّاب و رحيمــى!

و اى پــروردگــار مــا! مبعــوث فــرمــا در ميان آنان رسولى را از خود آنان تا بر آنان از آيات تو بخواند و ايشان را تربيت و تزكيه كند، به درستى كه تو خود عزيز و حكيمى!» (127 تا 129 / بقره)

اين دعايى است كه آن دو بزرگوار در موقع ساختن كعبه كردند و در آن نيز همان ادبـى را كه در دعـاهـاى قبلــى گفتـه شـد بـه كار برده‏اند. (1)

1- الميزان ج 12، ص 132 .

# هفتمین دعاى ابراهيم عليه‏السلام - براى اعطاى حكمت و صلاح ذات

**«رَبِّ هَبْ لى حُكْما وَ اَلْحِقْنى بِالصّالِحينَ وَ...!»**

«پروردگارا! مرا فرزانگى بخش و قرين شايستگانم كن...!» (83 تا 89 / شعراء)

بعد از آن كه ابراهيم عليه‏السلام نعمت‏هاى مستمره و متوالى و متراكم خداى تعالى را نسبت به خود يادآور شد، و با ذكر اين نعمت‏ها و تصور لطف و مرحمت الهى حالتى به او دست داد، آميخته از جاذبه رحمت، و فقر عبوديت، و اين حالت او را واداشت تا به درگاه خدا اظهار حاجت نموده، باب سؤال را مفتوح دارد، و روى سخن را به خداى تعالى نموده و عرض حاجت كند.

پس در جمله «رَبّ ـ اى پروردگار من!» كلمه «رَبّ» را به ضمير «يا» يعنى به خودش نسبت داد و بعد از آن كه در چند جمله «رَبّ» را به عنوان «رَبُّ الْعالَمين!» ستود، و اين بدان جهت بود كه خواست رحمت الهى را برانگيخته، و عنايت ربانى را براى اجابت دعا و درخواستش به هيجان درآورد.

در جمله «هَبْ لى حُكْما!» منظورش از «حُكم» اصابه نظر، و داشتن رأى مصاب، در مسائل كلى اعتقادى و عملــى است، و نيــز در تطبيــق عمــل بر آن معـارف كلى است.

معناى كلام آن جناب اين است كه: پروردگارا نخست موهبت حكم به من ارزانى دار، و سپس اثر آن را كه صلاح ذاتى است در من تكميل كن !

«وَ اجْعَـــلْ لــى لِســانَ صِــدْقٍ فِــى الاخِــريــنَ!»

ظاهر اين كه لسان صدق را برايش قرار دهد، اين است كه خداى تعالى در قرون آخر فرزندى به او دهد كه زبان صدق او باشد، يعنى لسانى باشد مانند لسان خودش، كه منويات او را بگويد، همان طور كه زبان خود او از منوياتش سخن مى‏گويد، پس برگشت معنا به اين است كه خداوند در قرون آخرالزمان كسى را مبعوث كند، كه به دعوت وى قيــام نمــايـد، مــردم را بــه كيــش و ملــت او كه همــان دين توحيد است دعوت كند. (1)

1- الميزان ج 12، ص 133 .

# دعاى حضـرت يعقوب علیه السلام

«**قالَ اِنَّما اَشْكُوا بَثّى وَ حُزْنى اِلَى اللّهِ...!»**

«گفت من شكــايت حــزن و پـريشان حالى خود را به پيشگاه خدا مى‏برم...!»

(86 / يوسف)

از آن‏ها روى گردانيده و گفت: اى دريغ بر يوسف و از كثرت گريه چشمانش سفيد شد، در حالى كه جرعه‏هاى غم و اندوه را فرومى‏برد.

فــرزنــدانش گفتند: خدا را، تو اين‏قدر به ياد يوسف مى‏گريى كه يا خود را مريض كنـى يـا هــلاك سـازى!

گفــت: اگــر مــن مى‏گــريــم بــارى درد و انــدوه دل را به شكايت به درگاه خدا عـــرضــه مى‏كنــم و چيــزهــايى از خـــدا مـى‏دانــــم كـــه شمـــــا نمـى‏دانيــــد.

از جمله دعاهايى كه خداى تعالى نقل كرده يكى هم دعاى حضرت يعقوب است وقتى كه فرزندانش از مصر مراجعت كردند در حالى كه بنيامين و يهودا را نياورده بودند، به آنان چنين گفت كه مداومت من بر ياد يوسف شكايتى است كه من از حال دل خود به درگاه خدا مى‏برم و از رحمت او و اين كه يوسفم را از «مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِب!» به من برگرداند مأيوس نيستم.

اين خود از ادب انبياء است نسبت به پروردگار خود كه در جميع احوال متوجه پـروردگـارشـان بـوده و جميع حـركـات و سكنات خود را در راه او انجام مى‏دادند. (1)

1- الميـــــــــــــــــزان ج 12، ص 134 .

# دعــاهــاى حضــرت یوسف علیه السلام

# اولین دعـاى حضـرت يـوسف عليه‏السلام

**«قـــــــالَ رَبِّ السِّجْــــنُ اَحَــــبُّ اِلَــــىَّ مِمّـــا يَـدْعُـونَنـــى اِلَيْـــــهِ...!»**

«اى پروردگار من رفتن به زندان در نظرم بهتر و محبوب‏تر از آن چيزى است كه اينان مرا بدان مى‏خوانند و اگر تو كمك نكنى و كيدشان را از من نگردانى هواى نفسم مرا به اجابت دعوتشان متمايل مى‏سازد، آنگاه در زمره جاهلين درخواهم آمــد!» (33 / يـوسف)

از جمله دعاهاى انبياء عليهم‏السلام دعايى است كه يوسف صديق عليه‏السلام در وقتى كه همسر عزيز مصر او را تهديد نموده و گفت اگر آنچه مى‏گويم نكنى به زندانت مى‏اندازم، كرده، و گرفتارى خود را براى پروردگارش چنين شرح مى‏دهد كه امرش نزد زنان دربارى و در موقف فعليش داير شده است ميان رفتن به زندان و ميان اجابت خواسته آن‏ها، و به علمى كه خداوند كرامتش كرده، زندان را بر اجابت آن‏ها ترجيح مى‏دهد، لكن از طرفى هم اسباب و مقدماتى كه زنان دربارى مصر براى رسيدن به منظور خود ترتيب داده‏اند بسيار قوى است، و اين مقدمات يــوســف را بــه غفلــت و جهــل به مقام پروردگار و ابطــال علم و ايمان به خدايش تهديد مى‏نمايد، و چاره‏اى جز دستگيــرى خــدا و حكم او نمى‏بينـد.

در اين دعا ادب به كار برده و براى خود درخواست حاجتى نمى‏كند، چون حاجت خواستن خود يك نوع حكم كردن است، بلكه تنها اشاره مى‏كند به اين كه جهل تهديدش مى‏كند به ابطال نعمت علمى كه پروردگارش كرامت فرموده و رهايى‏اش از خطر جهل و دور شــدن از كيــد زنــان از او موقوف به عنايت خداى‏تعالى است، لذا تسليم امر او شــده و چيـــز ديگـرى نگفـت.

اما اين كه عرض كرد: «پروردگارا! رفتن به زندان در نظرم محبوب‏تر است از...!» در حقيقــت خــواســت تمــايــل قلبــى خــود را نسبــت بــه رفتن زندان، و نفرت و دشمنــى خــود را نسبــت به فحشــا، اظهــار نمايد، نه ايــن كه به گمــان بعضى رفتن به زنــدان را دوست داشته باشد. چنان كه حضرت سيدالشهداء حسين‏بن‏على عليه‏السلام نيز در اين مقــوله فــرمــوده:

«اَلْمَــوْتُ اَوْلــى مِــنْ رُكــوبِ الْعــارِ وَ الْعــارُ خَيــرٌ مِنْ دُخُــول النّــار - تن به مرگ دادن سـزاوارتـر از قبول عار كردن و قبول عار و ننگ بهتر از داخـل شدن در دوزخ اسـت!»(1)

1- الميـــــــــــــزان ج 12، ص 136 .

# دومین دعـاى حضرت يـوسف عليه‏السلام

**«...فاطِرَ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ اَنْتَ وَلِىِّ فِى الدُّنْيا وَ الاْخِرَةِ تَوَفَّنى مُسْلِما وَ اَلْحِقْنـى بِالصّلِحينَ!»**

«... پروردگار من به دقايق هر امرى كه بخواهد انجام دهد آشناست، به درستى كه او دانا و حكيــم است!

پروردگارا! اينك از ملك و سلطنت هم روزى‏ام كردى و پاره‏اى از تأويل احاديثم‏آموختى!

اى پديدآورنده آسمان‏ها و زمين! تويى در دنيا و آخرت وَلىّ من!

مرا با اسلام بميران، و به مردان صالحم ملحق فرما ! » (99 تا 101 / يوسف)

از جمله دعاهاى پيامبران، ثنا و دعايى است كه خداوند سبحان از يوسف عليه‏السلام نقل فرموده است. در اين دعا يوسف شروع كرده پروردگار خود را درباره احسان‏هايى كه از روز مفارقت از برادران تا امروز بوى كرده بود ثنا گفتن، و ابتدا كرد به داستان رؤيــاى خــود و اين كــه خـداونــد تــأويــل آن را محقــق ســاخــت، و در اين كلام پدر خود را در تعبيرى كه سابقا از خواب او كرده بــود بلكــه حتــى در ثنــائى كه پدر در آخــر كــلام خــود كــرده و خــدا را بــه علــم و حكمـت ستـوده بود تصديق كرد.

آن گاه به حوادثى كه در سنين مابين خوابش و بين تأويل آن برايش پيش آمده به طور اجمال اشاره نموده و همه آن‏ها را به پروردگار خود نسبت مى‏دهد و چون آن حــوادث را بــراى خــود خير مى‏دانسته از اين جهت همه آن‏ها را از احسان‏هاى خـداونـد شمـرده است.

از لطيف‏ترين ادب‏هايى كه آن جناب به كار برده اين است كه از جفاهاى برادرانش تعبيــر كــرد بــه ايــن كــه «شيطــان بيــن مــن و بــرادرانــم فساد برانگيخت!» و آنان را بــه بــدى يـاد نكـرد.

همچنين نعمت‏هاى پروردگار خود را مى‏شمارد و بر او ثنا مى‏گويد. ربّى ربّى به زبان مى‏راند تا آن كه دچار وله و جذبه الهيه مى‏شود و يكسره روى سخن از آن‏ها برگردانده به سوى خداوند معطوف مى‏دارد و با خدايش مشغول شده و پدر و مادر را رها مى‏كند و در اين جذبه به پروردگار خود عرضه مى‏دارد: «پروردگارا مرا سلطنت بخشيدى و تأويل احاديث يادم دادى!» و آن‏گاه نفس شريفش از ذكر نعمت‏هاى الهى به اين معنا منتقل مى‏شود كه پروردگارى كه اين نعمت‏ها را به او ارزانى داشته آفريدگار آسمــان‏ها و زميــن و بيــرون آرنــده مـوجـودات عـالـم اســت از كتــم عــدم محـض به عرضه وجود!

چون او آفريدگار هر چيزى است پس لاجرم همو ولىّ هر چيزى خواهد بود. خداى سبحان است كه هر سرنوشتى را كه بخواهد برايش معين نموده و در هر مقامى كه بخواهد قرارش مى‏دهد از اين جهت عــرض كــرد:

«فاطِرَ السَّمواتِ وَالاَرْضِ اَنْتَ وَلِىِّ فِى الدُّنْيــا وَ الاْخِـــرَةِ!»

در اين جا به ياد حاجتى افتاد كه جز پروردگارش كسى نيست كه آن را برآورد و آن اين بود كه با داشتن اسلام يعنى تسليم پروردگار شدن از سراى دنيا به ديگر سراى منتقل شود، همان‏طورى كه پدرانش ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب بدان حالت از دنيــا رحلـت نمـودند.

و نيز اين مردن با اسلام و پيوستن به صالحين همان درخواستى است كه جدش ابراهيم نمود. خداوند هم دعايش را مستجاب نموده و آن را به عنوان آخرين خاطره زنــدگــى آن جنــــاب حكــايـت نمــوده و با آن زنــدگى‏اش را خــاتمــه داده اســت.

خواننده محتــرم بــايــد در ايــن آيــات تــدبــر نمــوده و قــدرت و نفــوذى را كــه يــوســف داراى آن شــده بــود و همچنيــن شــدت اشتيــاقــى را كه پدر و مادرش به ديدارش داشتند و همچنين خاطراتى را كه برادران از او دارنــد در نظر مجسم سازد تا به ادب نبوتى كه اين نبىّ محترم در كلام خود اعمال نموده پى ببرد. يوسف دهان به كلامى نگشوده مگر اين كه با همه گفتارش و يا سهمـــى از آن بـراى پـروردگـارش بوده است. (1)

1- الميــــزان ج 12، ص 138 .

# دعاهاى حضرت موسى عليه‏السلام

# دعاهای ششگانه حضرت موسى عليه‏السلام

1 - از جمله دعاهاى پيامبران دعايى است كه خداى سبحان از نبىّ محترم خود موسى عليه‏السلام حكايت كرده كه در اوائل نشو و نمايش در مصر و موقعى كه آن مرد قبطى را بـا سيلى كشته بود به درگاه خـدا عرضه داشت:

**«قالَ رَبِّ اِنّى ظَلَمْتُ نَفْسى فَاغْفِرْلى...!»**

«گفــت پــروردگــارا مــن بــه خــود ستــم كــردم پس ببخشــاى بــر مــن! پس خداوند بر او ببخشود، زيــرا او بخشنــده و مهـربــان است !» (16 / قصص)

2 - و نيــز دعــايى است كه در موقعى كه از مصر فرار كرده و به مدائن درآمده و بــراى دختــران شعيــب آب‏كشــى كــرده و بــا شكــم گــرسنــه در سايه درختى آرميــده و بــه درگــاه خـــدا عــرضــه داشتـــه:

**«رَبِّ اِنّى لِما اَنْـزَلْتَ اِلَىَّ مِنْ خَيْـرٍ فَقيرٌ!»**

«پروردگــارا مــن بــه هــر چــه كــه بــر من نــازل كنــى چه اندك و چه بسيار، محتاجم!» (24 / قصص)

در ايــن دو مسئلتــش گــذشتــه از التجــاء بــه خــدا و تمســك بــه ربوبيت او كه خود ادب جداگانه‏اى است از آداب عبوديت، اين معنا را به كار بـرده كه در دعــاى اوّلش چــون مــربــوط به امــور مــادى و دنيوى نبود بلكه صرفا توسل به مغفــرت خدا بود به حاجت خود تصريح كرد.

خـــداونـــد دوسـت مـــى‏دارد بنـــدگـــانــش از او طلـــب مغفــــرت كننــد !

در دعاى دومش كه در آن حاجت خود را برحسب دلالت مقام ضروريات زندگى از قبيل غذا و مسكن و امثال آن بود ذكر نكرد بلكه تنها اكتفا كرد به ذكر احتياج خود و براى اين از ذكر حــوائــج خود دم فـروبسـت كه دنيا را در نزد خدا قدر و منزلتى نبود.

3 - و از آن جمله دعايى است كه حضرت موسى عليه‏السلام در نخستين روز بعثت خود و دريافت اولين وحى آسمانى كرده و خــداى تعــالى آن را چنيــن حكايت نموده است:

**«قــالَ رَبِّ اشْـرَحْ لـى صَدْرى! وَ يَسِّرْ لى اَمْرى! وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانى...!»**

«گفت پروردگارا شرح صدرم ده! و كارم را آسان ساز! و گره از زبانم بگشاى، تا گفتارم را بفهمند، و وزيرى از خاندانم برايم قرار ده، هارون برادرم را وزيرم كن، و با وزارت او پشتم را قوى كن، و او را در مأموريت من شركت ده، تا تو را بسيار تسبيــح گــوئيـم، و بسيــار بــه يـادت باشيم، چون تو به ما و كارهايمان بينايى!»

 (25 تا 34 / طه)

مـــوســى بــا ايــن كلمــات بــراى دعــوت خــود خيــرخــواهى مى‏كنــد، و راه دعـــوت خــود را همــوار مى‏سازد.

ادبى كه آن‏جناب در اين كلمات به كار برده اين است كه غرض و نتيجه‏اى كه از اين سؤالات در نظر داشته بيان كرده تا كسى خيال نكند منظورش نفع شخصى بوده است.

ايــن كــه ســائــل محتاج خودش را در حاجتى كه دارد عرضه كند بر مسئولى بى‏نياز و جواد، خود بهترين و قوى‏ترين راهى است براى تحريك عاطفه رحمت، براى اين كه نشان دادن حاجت تأثيرش بيشتر است از ذكر آن، زيرا در ذكر آن به زبان احتمال دروغ هست و در نشان دادنش اين احتمال نيست.

4 - از جمله دعاهاى حضرت موسى نفرينى است كه خداى تعالى از آن جناب درباره فرعون و فرعــونيـان نقل مى‏كند:

**«قالَ مُوسى رَبَّنآ اِنَّكَ اتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَءَهُ زينَةً وَ اَمْوالاً فِى‏الْحَيوةِ الدُّنْيا رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبيلِكَ...!»**

«موسى گفت: پروردگار ما، به درستى كه تو به فرعون و فرعونيان در حيات دنيا زينت و اموالى دادى، پروردگارا تا بندگانت را از راه به در ببرند، اى پروردگار ما! اموالشان را مانند سنگريزه از حيز انتفاع ساقط كن و بر دل‏هايشان مهر بنه تا قبل از ديدار عذاب دردناك ايمان نيــاورنــد. پروردگار متعال فرمود: نفرين شما درگير شد، پس در كار خود استقــامـت بـورزيـد و هــرگــز راه كسانى را كـه علـم ندارند پيروى مكنيد !»

اين نفرين شديدترين نفــرينــى اســت كه ممكــن اســت بــه جــان كسى كرد، بــراى اين كه هيـچ دردى بـالاتـر از شقــاوت دائمـــى نيست.

بايد دانست كه فرق است بين دعا و نفرين، زيرا رحمت الهيه، هميشه بر غضبش سبقت دارد. سعه رحمت الهيه اقتضا دارد كه از رساندن عذاب و شر و ضرر به بندگان كراهت داشته باشد اگر چه ستمگر و مستحق عذاب هم باشند.

اين معنــا بــاعــث شــده كه آداب دعا و آداب نفرين، با هم متفاوت باشند، مثلاً يكى از آداب نفرين اين است كه بــه امــورى كه بــاعــث اين نفــريــن شده است تصريح نشود، بلكه به طور كنايه ذكر شود، مخصــوصــا اگر آن امــور شنيع و ركيك باشد، به خلاف دعا كه تصريح به موجبات و عوامل آن مطلوب است.

موسى عليه‏السلام اين نكته را در نفرين خود رعايت كرده است. ادب ديگرى كه رعايت كرده اين بود كه در اين نفرين خود با اين كه خيلى طولانى نبود بسيار تضرع نموده و استغاثه جست و زياد نداى رَبَّنا رَبَّنا را تكرار كرد. ادب ديگرش اين بود كه به اين نفرين اقدام نكرد مگر بعد از آن كه تشخيص درباره اين كه نابودى فرعونيان بر وفق مصلحت حق و دين و دينــداران است از حــدّ ظــنّ و تهمت تجــاوز كرده و به حــدّ علـم رسيـد.

5 - از جمله دعاهاى حضرت موسى عليه‏السلام دعايى است كه خداى تعالى در آيات زيــر حكــايــت كــرده اســت:

**«وَ اخْتــارَ مُــوسـى قَــوْمَـهُ سَبْعينَ رَجُلاً لِميقاتِنا...!»**

«موسى از قوم خود براى ميقات ما هفتاد نفر را انتخاب كرد، وقتى صاعقه آن‏ها را هلاك نمود موسى عرض كرد: پروردگارا تو اگر قبل از اين هم مى‏خواستى آن‏ها را هلاك كرده بودى، لكن آيا ما را به جرم پيشنهاد سفهاى قوم هلاك مى‏كنى؟ من اين صاعقه را جز امتحانى از ناحيه تو نمى‏دانم، با اين آزمايش گمراه مى‏كنى هر كه را بخواهى و هدايت مى‏كنى هر كه را بخواهى، تو ولىّ مايى بر ما ببخشاى، و رحم كن به ما كه تو بهترين رحم‏كنندگانى! و براى ما در اين دنيا و در آخرت حسنه بنويس، چه ما به سوى تو هدايت يافتيم!» (155 تا 156 / اعراف)

در اين دعا ابتدا مى‏كند به جمله «بر ما ببخشاى!» چون موقفش موقف سختى بود، موقفى بود كه غضـب الهــى و قهرى كه هيچ موجودى تاب تحمل آن را ندارد قومش را فرا گرفته بود. موسى نخست چيزى گفت كه فوران غضب الهى را تسكين دهد، باشد كه بدين‏وسيله بتواند زمينه را براى طلب مغفرت و رحمت آماده سازد، و آن اين بود كه گفت: « پروردگارا تو اگر مى‏خواستى قبل از اين، آنان و مرا هلاك كرده بودى!» مى‏خواهد عرض كند كه نفس من و نفوس قومم همه در قبضه قدرت و اطاعت مشيت توست. با اين طرز بيان خواست تا به رحمت خداى تعالى توسل جويد، چون عادت پروردگار بر اين نبوده كه مردمى را به خاطر عمليات زشت سفيهانشان هلاك سازد و اگر در اين جا هــلاك ســاختــه نــه از بــاب انتقــام بوده بلكه از باب امتحانى بوده كه همواره در ميــان آدميــان جـــريـــان دارد و بـــاعــث گمــراهــى بسيــارى و هــدايت بسيــارى از آنـان مى‏شود.

خواننده محترم بايد با در نظرگرفتن موقف آن جناب در كلامش دقت نمايد تا به خوبى به ادب جميلى كه آن‏جناب به كار برده واقف شود و بفهمد كه چگونه از پروردگار خود استرحام كرده و چطور مرتب طلب رحمت نموده و با ثناى خود از شدت فوران غضــب الهـى كاستـه است.

موسى عليه‏السلام با اين ادب عبوديتى كه به كار برد موفق گرديد حاجت خود را بگيرد در حالى كه آن حاجت را بر زبان هم جارى نكرده بود، و آن زنده شدن قومش بعد از هلاكت بود زيرا در مقامى قرار داشت كه هول و خطر موقف او را از پرحرفى و گفتن هر چه كه مى‏خــواســت بازمى‏داشت و تنها با جمله «پروردگارا تو اگر قبل از اين هم مى‏خواستى آن‏ها را هــلاك كــرده بــودى،» اشــاره به خــواست باطنى و آرزوى درونى خود نمود.

6 - از جمله دعاهاى آن جناب دعايى است كه پس از مراجعت به قوم خود، مواجه با گوساله‏پرست شدن آنان، كرده و خـداى‏تعــالى داستانش را چنين نقل فرموده است:

«الواح را انداخته و گيسوان برادر را گرفته و او را به طرف خود مى‏كشيد و او مى‏گفت اى پســر مــادر! مــن گنــاه ندارم، مردم مرا خوار داشتند، و نزديك بود مرا بكشند، پس پيش روى دشمنان مرا چنين خوار مدار، و دشمنان را به شماتتم وا مدار، و مرا از ستمگران و در رديف دشمنان خــود مــدان !» (150 / اعراف)

موسى وقتى چنين ديد بر حال برادر رقت نموده و تنها به جان او و خودش دعا كرد تا او و خودش را از مردم ستمگر ممتاز سازد و قرآن كريم آن دعا را چنين نقل مى‏كند:

**«قــالَ رَبِّ اغْفِــرْلى وَ لاَخــى وَ اَدْخِلْنــا فــى رَحْمَتِــكَ وَ اَنْـتَ اَرْحَـمُ الـرّاحِميـنَ!»**

«گفت پروردگارا! بر من و برادرم ببخشاى و ما را در رحمت خود داخل كن و تو مهربان‏ترين مهربانانى!» (151 / اعراف)

و اين امتياز به اين كه خداوند آن دو را در رحمت خود داخل كند نخواست مگر براى اين كه مى‏دانست كه به زودى غضب الهى ستمگران را خواهد گرفت. چنان‏كه پروردگار هم بعد از اين آيه مى‏فرمــايد:

«بــه درستــى كســانى كه گوساله را معبود خود گــرفتنـد به زودى غضبى از پروردگار و ذلتى در حيات دنيا به آنان خــواهــد رسيــد!» (152 / اعراف)

از ايــن آيــه معلــوم مى‏شــود كه آن جناب در اين دعــاى خــود چــه وجــوهى از ادب را بــه كــار بــــرده اســت. (1)

1- الميــــــــــــــــــــــزان ج 12، ص 141 .

# دعـاى حضرت سليمـان عليه‏السلام

**«وَ قـالَ رَبِّ اَوْزِعْنـى اَنْ اَشْكُــرَ نِعْمَتَــكَ...!»**

«و گفت: پروردگارا روزى كن كه شكر نعمت‏هايى كه بر من و بر پدر و مادرم ارزانى داشته‏اى بجاى آورم...!» (19 / نمـــل)

دعايى را كه قرآن از حضرت سليمان عليه‏السلام نقل مى‏كند در ضمن داستان گفتگوى مـورچگان است كه فرموده:

«تا آن كه گذارشان به وادى مورچگان افتاد، مورچه‏اى بانگ در داد كه هان اى مورچگان بــه لانه‏هــاى خــود درآييــد تــا سليمــان و لشكــريـانش نــدانستــه پايمـالتـان نكنند!»

از گفتار او خنده بر لب‏هاى سليمـان نشسته و گفت:

«پــروردگــارا روزى كــن كه شكــر نعمت‏هــايــى كه بر مــن و بر پــدر و مادرم ارزانى داشتــى بجــاى آورم، و اعمال صالحى كه تو را خشنود سازد انجام دهم، و مــرا به رحمــت خود در زمــره بنــدگــان صــالحـت درآور!»

مورچه با كلام خود سليمان را به ياد ملك عظيمى كه خدايش ارزانى داشته بود انداخت. اين نظريه را از كسى مثل سليمان با داشتن چنين سلطنت و قدرتى بايد بهترين ادب او نسبت به پروردگارش شمرد. از گفتار آن مورچه فورا به ياد نعمت‏هاى پروردگارش افتاد و اين نعمت‏ها گر چه در حق او بسيار و بى‏شمار بود لكن مورد نظر او از نعمت در اين مقام همان ملك عظيم و سلطنت قاهره‏اش بود. و لذا از پروردگار خود درخــواســت تــوفيــق عمل صالح مى‏كند چون متوجه مى‏شود از كسى كه در اريكه تخت سلطنــت قــرار دارد عمــل صــالــح و رفتــار نيــك ممــدوح و مطلــوب است.

براى خاطر همه اين جهات بود كه نخست از خداى خود خواست كه به وى توفيق اداى شكر نعمتش مرحمت كند و در ثانى اين كه عمل صالح انجام دهد، و به صرف عمل صالح قناعت نكرد بلكه آن را مقيد كرد به اين كه باعث خشنودى پروردگارش باشد. آرى او بنده‏اى است و جز پروردگار و مولاى خود هدفى ندارد. او با عمل صالح كارى ندارد مگر براى اين كه باعث خشنودى پروردگارش است. آن گاه درخواست توفيق عمل صالح را با درخواست صلاح ذاتى تكميل نموده و عرض كرد: و مرا به رحمت خود در زمره بندگان صالحت درآور!(1)

1- الميـــــــــــــــــزان ج 12، ص 154 .

# دعــاى حضــرت يــونــس عليه‏السلام

**«وَ ذَا النُّـــونِ اِذْ ذَهَــبَ مُغــاضِبــا فَظَــنَّ اَنْ لَـنْ نَقْـــدِرَ عَلَيْـــهِ فَنــادى فِــى الظُّلُمــاتِ اَنْ لا اِلــهَ اِلاّ اَنْــتَ سُبْحـانَــكَ اِنّى كُنْــتُ مِـنَ الظّـالِمينَ...!»**

«و به ياد آر رفيق ماهى (يونس) را وقتى كه از ميان قوم خود به حال خشم بيرون شد و خيال مى‏كرد كه ما نمى‏توانيم راه را بر او تنگ گيريم تا آن كه در ظلمات شكــم مـاهى بزارى گفت:

معبـودى جـز تو نيست، منـزهى تو، اعتراف مى‏كنم كه حقا من از ستمگران بودم. درخواستش را اجابت نموده و از اندوه نجاتش داديم و ما مؤمنين را چنين نجات مى‏بخشيم!» (87 / انبياء)

از جمله دعاهايى كه قرآن كريم از انبياء گرامى نقل كرده دعاى حضرت يونس است در ايامى كه در شكم ماهى به سر مى‏برد. يونس به دريا انداخته شد و ماهى او را بلعيد، مدتى در شكم ماهى مشغول تسبيح خداى تعالى بود تا آن كه خداوند ماهى را فرمود تا يـونس را در سـاحــل دريــا بيفكند.

اين جريان جز تأديبى كه خداى تعالى انبياء خود را برحسب اختلاف احوالشان به آن مؤدب مى‏كند، نبود، كما اين كه قرآن مى‏فرمايد: و اگر نبود كه يونس از تسبيح‏گويان بود هر آينه تا روز قيامت كه خلايق مبعوث مى‏شوند در همان شكم ماهى جاى داشت.

حــال يــونس در بيــرون شــدن از قوم خود (بعد از آن كه از آن‏ها برگشته بود،) و به راه خود ادامه دادن و به ســوى آنــان بــرنگشتــن حال بنده‏اى را مى‏ماند كه بعضى از كارهاى مولاى خود را نپسندد، حال آن كه وظيفــه عبـوديــت او ايــن نيست.

چون خداى تعالى اين حركت را براى يونس، نپسنديد و خواست تا او را ادب كند پس او را آزمود و در زندانى انداخت كه حتى نمى‏توانست به قدر يك سرانگشت پا دراز كند، زنــدانـى كـه در چنـد طبقه از ظلمات قرار داشت، و ناچار در چنين ظلماتى بزارى گفت:

«جــز تـو معبــودى نيســت منــزهـى تــو، بــه درستــى كــه مــن از ظــالميـن بــودم!»

يونس تنها كسى است كه در بين انبياء چنين دعايى كرده كه در آغاز آن كلمه «رَبّ» به كار نرفته است. يونس ظلم را براى خود اثبات نموده و خداى سبحان را از هر چيزى كه شائبه ظلم و نقص در آن باشد منزه كرد. لكن در اين مناجات حاجت درونى خود را كه عبارت بود از رجوع به مقام عبودى قبلى خود اظهار نكرد و خود را گويى لايق براى چنين درخواستى نديد و خلاصه رعايت ادب را كرد و شرمندگى خود را نشان داد. حــاجت و درخــواســت قلبــى‏اش عبــارت بــود از بازگشت به مقام و منصب قبلى، و خــداونــد فــــرمـــود:

«فَــاسْتَجَبْنــا لَــهُ وَ نَجَّيْنــــاهُ مِــنَ الْغَــــمِّ وَ كَـــذلِـــكَ نُنْجِــى الْمُــؤْمِنيـــنَ!»

«درخواستش را اجابت كرديم و از اندوه نجات داديم. ما مؤمنين را نيز چنين نجات مى‏دهيم!» (88 / انبيـاء)(1)

1- الميــــزان ج 12، ص 155 .

# دعاى حضـرت ايوب عليه‏السلام

**«وَ اَيُّوبَ اِذْ نـادى رَبَّــهُ اَنّــى مَسَّنِــىَ الضُّــرُّ وَ اَنْــتَ اَرْحَــمُ الـرّاحِميـنَ!»**

«بــه يــاد آر ايوب را وقتى كه ندا كرد كه اى پروردگار! مرض مرا از پاى درآورده، و تو مهربان‏ترين مهربانانى!» (83 / انبياء)

اين دعايى است كه خداى تعالى از حضرت ايوب عليه‏السلام بعد از آن كه مرضش به طول انجــاميــد و اموال و اولادش همه از بين رفت، نقل مى‏فرمايد .

وجوه ادبى كه در اين دعا به كار رفته مانند ادب همه پيامبران است. ايوب هم مانند آدم و نــوح و مــوســى و يــونس عليهم‏السلام حاجت خود را كه عبارت بود از بهبودى از مرض صــريحــا ذكــر نكــرد. او نيــز خــواست هضــم نفس كند و حاجت خود را كوچك‏تر از آن بـدانـد كه از پـروردگار درخواست آن را بكند.

انبياء عليهم‏السلام هيچ‏وقت حاجـت خـود را اگر درباره امور دنيوى بوده صريحا ذكر نمى‏كــرده‏اند اگر چــه غـرضشـان از آن حـاجـت پيــروى نفــس هــم نبــوده بـاشد.

وجه ديگر اين كه اصولاً ذكر سبب درخواست كه همان اساس مرض بود و همچنين ذكر صفتى كه در مسؤول هست كه سائل را به طمع مى‏اندازد مثل ارحم الراحمين بودن او، سكوت از خود حاجت بهترين و بليغ‏ترين كنايه است از اين كه حاجت احتياج به تصريح ندارد، براى اين كه تصريح به حاجت موهم اين است كه لابد اسباب نامبرده بــراى انگيختــن رحــم آن كســى كــه ارحــم الراحميــن است كــافــى نبوده و محتاج به تـأكيـد و تفهيـم به لفـظ اسـت! (1)

1- الميـــــــزان ج 12، ص 158 .

# دعـاى زكريا عليه‏السلام براى درخواست فرزند

**«...فَهَـبْ لى مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّا...!»**

«...پس از درگـــــاه رحمتــــت فــــرزنــــدى ارزانيــم دار...!» (5 / مــريــم)

خــداى عــزّ و جــلّ داستــان دعــاى زكــريــا را در ســوره مــريــم و در ســوره آل‏عمران آورده و فرموده:

« زكــريــا ســرپــرســت مــريــم شــد، هــر وقــت زكــريــا بــر او در محــرابش وارد مى‏شد نزدش رزقى مى‏يافت و مى‏پرسيد اى مريم اين از كجا برايت فراهـم شــده؟ مى‏گفــت از نزد خداست كه خــدا هر كه را بخــواهــد بى‏حســاب رزق مى‏دهــد.» (37 / آل‏عمران)

اين جا بود كه (اميد زكريا به لطف خدا به هيجان درآمد،) و پروردگار خود را ندا كرد «كــه اى پــروردگــار مــن! مــرا از نـــزد خــودت ذريّــه پــاكــى ارزانــى بــدار كــه تـــو شنــواى دعــايى!» (38 / آل‏عمران)

هر كه در اين دو آيه دقت كند جاى شكى برايش باقى نمى‏ماند كه تنها چيزى كه زكريا را به سوى دعاى ذكر شده كشانيد و آن دعاى مشهور را كرد، همان كرامتى بود كــه از جــانــب خــدا نسبــت بــه مــريــم مشاهده نمود، و عبوديت و خلوصى بود كه مريم نسبت به خـدايـش داشـت.

زكريا از مشاهده اين وضع لذت برد، و دوست داشت كه اى كاش او هم فرزندى اين چنين، و داراى قرب و كرامتى اين چنين، مى‏داشت، و لكن از سوى ديگر متوجه سالخوردگى و ناتوانى خود و پيرى و نازايى همسرش و بازماندگانش كه هيچ‏يك حال و وضع مريم را نداشتند افتاده و دچار وجد و عشقى سوزان گرديد، و ناگهان جرقه‏اى در دلش شعله زد و به ياد آورد كه تا اين روز خداى تعالى وى را عادت داده است كه دعايش را استجابت كند و لذا دست به دعا بلند كرده و با دلى سرشار از اميد درخواست فرزندى پاكيزه نمود.

اين همان دعايى است كه زكريا در آن موهبت الهيه‏اى را كه درخواست كرد مقيد به قيد « مِنْ لَدُنْكَ !» يعنى « از جانب خودت!» نمود، چون از اسباب عادى مأيوس شده بود. يكى از اسباب عادى كه در اختيار او و هر فرد ديگرى است استعداد شوهرى است كه آن جناب اين استعداد را به خاطر پيرى از دست داده بود، و يكى ديگر استعداد همسرى است براى باردار شدن كه همسر او اين استعداد را نداشت زيرا در جوانى عاقر بود تا چه رسد به پيرى و سالخوردگى.

«... پس بــه او گفتيــم: اى زكـريـا مـا تـرا مــژده پسرى مى‏دهيم كه نامش يحيى است و از پيـش همنــامى بـراى وى قــرار نداده‏ايم!» (7 / مريم) (1)

1- الميــــــــــــــــزان ج 27، ص 16 .

# دعــاى حضــرت عيســى عليه‏السلام

**«قــالَ عيسَــى ابْــنُ مَــرْيَــمَ الّلهُــمَّ رَبَّنــآ اَنْــزِلْ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّمآءِ تَكُــونُ لَنَــا عيــدا!»**

«عيسى‏بن مريم گفت: خداى من اى پروردگار ما، از آسمان براى ما مائده‏اى نازل فرما كه عيدى براى ما باشد!» (114 / مائده)

از جمله دعاهاى انبياء دعايى است كه مسيح عليه‏السلام راجع به مسئله مائده كرده است و قـرآن آن را به شـرح بالا نقل مى‏كند.

از سياق داستانى كه قرآن كريم درباره اين كه حواريين مسيح از آن جناب خواستند كه مائده‏اى برايشان نازل شود نقل كرده چنين استفاده مى‏شود كه درخواست نزول مائده از سؤالات شاق بر آن جناب بوده است، زيرا گفتارى كه از آنان حكــايــت كــرده كه گفتنــد «اى عيســى آيــا پــروردگــار تو مى‏تواند مائده‏اى از آسمان بــر مــا نــازل كند؟» (112 / مائده)

اوّلاً به ظاهرش مشتمل بوده بر پرسش از قدرت خداى سبحان و اين پرسش با ادب عبوديت نمى‏سازد، اگر چه مقصود در واقع پرسش از مصلحت بوده نه از اصل قدرت ولكن ركيك بودن تعبير در جاى خود محفوظ است. و ثانيا متضمن اقتراح معجزه جديدى بوده و اين نيز بى‏ادبى ديگرى است براى اين كه معجزات باهره عيسى عليه‏السلام از هر جهت بر آنان احاطه داشت و با آن همه معجزات حاجت به اين معجزه دل‏بخواهى نبود. پس اين كه حواريين با معجزات قبلى كه از مسيح ديده بودند درخواست معجزه‏اى مخصوص به خود كنند بى‏شباهت به بازيچه گرفتن آيات خدا و بازى گرفتن خود آن جناب نيست. از همين جهت مسيح عليه‏السلام با جمله « اِتَّقُوااللّه‏َ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنين!» توبيخشان كرد، لكن از آنجايى كه حواريين درباره تقاضاى خود پافشارى كرده و آن را با جملات « مى‏خواهيم آن را بخوريم و قلب‏هايمان آرامش گيرد و به صدق عهد تو پى بريم و بر آن گواه باشيم!» توجيه نمودند و خلاصه او را مجبور به چنين درخواستى كردند ناگزير با ادبى كه خداى سبحان به آن جناب ارزانى داشته بود سؤال اقتراحى آنان را به نحوى كه بتوان به درگاه عزت و كبريائى‏اش برد اصلاح نمود. اوّلاً آن را به عنوان عيدى كه اختصاص به او و امتش داشته باشد معنون نمود چون درخواستى بود ابتكارى و بى‏نظير در بين معجزات انبياء عليهم‏السلام ، چه معجزات انبياء يا براى اتمام حجت بود و يا براى اين بود كه امت محتاج به نزول آن مى‏شدند و امت مسيح داراى هيچ يك از اين دو صفت نبودند و ثانيا سخنان طولانى حواريين را درباره فوايد نزول آن از قبيل اطمينان دل‏هايشان و علمشان به صدق گفتار مسيح و شهادتشان بر مائده همه را با جمله كوتاه «وَ ءايَةً مِنْكَ!» خلاصه كرده، و ثالثا غرض خوردن را كه آن‏ها مقدم بر همه اغراض خود ذكر كرده بودند وى، هم آن را در آخر ذكر كرد و هم اين كه لباسى بر آن پوشانيد كه به ادب حضــور مــوافــق‏تــر بود و آن اين بــود كه گفــت «وَ ارْزُقْنــا!» و در ذيلــش گفت «وَ أَنْتَ خَيْرٌ الرّزِقينَ!» تــا هــم به‏وجهــى تــأكيــد ســؤال باشد و هم به وجهى ديگر ثنــاى خـداى تعــالى.

علاوه ادب ديگرش اين بود كه كلام خود را به نداى «اَللّهُمَّ رَبَّنا!» آغاز نمود و حال آن كــه ســايــر انبياء دعاى خود را تنها با كلمه «رَبّ» و يا «رَبَّنا» افتتاح مى‏كردند. اين زيادتى ندا در دعاى مسيح عليه‏السلام براى رعايت ادب نسبت به موقف دشوارتر خود بود. (1)

1- الميزان ج 12، ص 161 .

# دعاى حضرت محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پيامبر گرامی خدا

**«امَــنَ الـرَّسُـولُ بِمــا اُنْــزِلَ اِلَيْـــهِ مِـــنْ رَبِّــــــهِ وَ الْمُـــــؤْمِنُـــونَ...!» (285 / بقره)**

از جمله دعاهاى پيامبران گرامى دعايى است كه خداى تعالى از نبىّ گراميش محمد مصطفى صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نقل مى‏فرمايد كه در اين دعا مؤمنين امت او را نيز بدان ملحق نموده است:

« رســول ايمــان آورد بــه آنچــه از نــاحيــه پــروردگــارش به ســويــش نــازل شــد، مـؤمنيـن هــم هــر يــك ايمــان آوردنــد به خــدا، و مــلائكــه او، و كتـــــاب‏هــا، و پيـــامبــرانش !»

و گفتنـــــد:

«مــا بيــن هيــچ‏يـك از فـرستـادگـان خـدا در ايمـان بـه آنـان فـرق قـائـل نيستـيــــم!»

و نيز گفتند:

«شنيـديم پيام خدا را و اطاعت كرديم!

«پروردگارا غفران تو را مسئلت داريم!

«و به ســوى جــزاى تــوسـت بـازگشـت. خــداونــد هيچ نفســى را جز به مقدار طـاقتش تكليـــف نمى‏كنــــد!»

« براى هر نفسى ثواب همان طــاعــاتى است كه كــرده، و بر هــر نفســى كيفر همـــان گنـــاهـــانى اســـت كــه مـرتكــب شـــــده اســـت.

پــــــــــــروردگــــــارا !

مـا را اگــر دچــار نسيــان و خطــا شــديــم مـؤاخـذه مفـرما!

و تكليــف دشــوارى بــه دوش مــا بار مكــن، آن چنان كه بار كردى به دوش آنان كه قبل از ما زيستند.

پـــــــــــروردگـــــــارا !

و بر ما تحميل مكـن چيزى را كه ما را طاقت تحمل آن نيست!

و از مــا درگـــذر، و بر مــا ببخشــاى، و مـا را رحــــم كــن!

و چــون يــاور مــا تــويـى، مــا را بر مردم كافر يارى فرما !»

اين آيات، ايمان رسول الله صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را به قرآن كريم و به همه آنچه از اصول معارف و فروع احكام الهى مشتمل است حكايت مى‏كند و سپس مؤمنين رابه وى ملحق نموده است.

مقصود از مؤمنين نه تنها معاصرين آن حضرتند بلكه جمع مؤمنين از امت اويند كه به وسيلــه ايمــان جــزو شــاخــه‏هاى شجــره طيبـه مباركه وجود نازنين وى شده‏اند.

مضمــون ايــن دو آيــه مقــايســه و مــوازنــه‏اى است بين اهل كتاب و بين مؤمنين اين امت از نحوه تلقى خود از كتاب آسمانى خود و نحوه تأدب آن‏ها به ادب عبـوديـت در بــرابــر كتـابى كه بـرايشــان نــازل شـده است.

در آيات قبل، اهل كتاب را مذمت و ملامت مى‏فرمايد كه بين ملائكه خدا فرق گذاشته و جبرئيل را دشمن و سايرين را دوست داشتند، و بين كتب آسمانى فرق گذاشته به قرآن كفر ورزيده و به غير آن ايمان آوردند، و بين پيغمبران خدا فرق گذاشته، و به موسى و يا به او و به عيسى ايمان آورده، به محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله كفر ورزيدند، و بين احكام خدا فرق گذاشته به بعضى از آنچه در كتاب خداست ايمان آورده و به بعضى كفر ورزيدند.

اشتمــال ايــن دعــا بــه ادب عبــوديــت و رعــايــت آن در تمســك به ذيل عنــايــات ربــوبى يكــى پس از ديگــرى مطلبــى است كه حــاجتـى به بيان ندارد. (1)

1- الميـــــــــزان ج 12، ص 165 .

# دعا و درخواست پرهيزكاران

**«اَلَّــذيـنَ يَقُــولُــونَ رَبَّنـا اِنَّنا امَنّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنـا وَ قِنــا عَــذابَ النّارِ!»**

«آن‏هــا كــــه مى‏گــوينــد: پــروردگــار مــا ! ما ايمــان آورديــم! گنــاهــان مــا را ببخـــش، و از عـــذاب آتـــش دورمـــان بـــدار !» (16 / آل‏عمــران)

در آيات سوره آل عمران پاره‏اى از صفات پرهيزكاران را بيــان داشته و مى‏فرمايد:

پــرهيــزكــاران مى‏گــوينــد: « رَبَّنا ـ پــروردگــارا !» يعنــى خــدا را به وصف «رُبوبيت» ياد مى‏كنند تا بنــدگـى خــود را اظهــار كــرده و نسبت بــه آنچــه از حضــرتش با جملــه « اِنَّنـا آمَنّـا !» درخــواست كــرده‏انــد، استــرحــامـى بــاشـــد.

اظهــار داشتــن آن بــراى درخــواست نمــودن وعــده الهــى اســت، زيرا خداوند خود وعده داده كه آمرزش و مغفرت خود را نصيــب بندگان مؤمنش فـرمـايد.

مغفــرت و آمــرزش گنــاهــان مستلــزم نجــات از عــذاب نمــى‏شــــود، يعنى نگهدارى از آتش دوزخ تنها و تنها فضل و رحمتى است كه خـداونـد در حــق مــؤمنيــن و كســانى كــه به او گــرويــده‏انــد و عبــادتش را مى‏كنند ارزانى داشته، بدون اين كه بندگان مستحــق چنيــن فضلــى باشند يا بر خداوند حقى پيدا كنند، و جهتش آن است كه ايمان و اطاعت آنــان خود نعمتــى است كه پروردگار به آنان مــرحمــت فـــرمـــوده اســت.

اساسا هيچ يك از موجودات بر خداوند حقى پيدا نمى‏كنند جز آنچه خداوند بر خود قــــرار داده، كــه از آن جملــه « مغفــرت و نگهــداشتــن از آتش دوزخ نسبت به بندگانى كــه ايمــان آورده‏اند!» مى‏بـاشد.

از پاره‏اى آيات مى‏توان استفاده كرد كه نگهدارى از آتش دوزخ، همان مغفرت و آمرزش و به بهشت رفتن است!(1)

1- الميـــــــــــــــزان ج 5، ص 213 .

# دعا و چكيده آرزوهاى بنده‏اى شايسته در مسير عبوديـت

**«...اَمْرَاَتَ فِرْعَوْنَ اِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لي عِنْدَكَ بَيْتا فِى الْجَنَّةِ وَ...!»**

«و خداى تعالى براى كسانى كه ايمان آوردند مثلى مى‏زند و آن داستان همسر فرعون است كه گفت:

پــروردگــارا نــزد خــودت بـرايــم خانه‏اى در بهشت بنا كن و مرا از فرعون و عمـل او نجـــات بـــده و از مـــردم ستمكـــار بـــرهـــان!» (11 / تحــريم)

در جمله فوق خداى سبحان تمامى آرزوهايى را كه يك بنده شايسته در مسير عبوديتش دارد خلاصه نموده است. خداى تعالى در خلال تمثيل حال اين بانو و اشاره به منزلت خاصى كه در عبوديت داشت دعايى را نقل مى‏كند كه او بر زبان رانده، همين خــود دلالــت مى‏كنــد بر اين كه دعــاى او عنــوان جــامعى بــراى عبـوديت اوست.

معلــوم مى‏شــود همســر فــرعــون چشــم از تمــام لــذات دنيــا بستــه بــود، آن هم نه به خاطر اين كه دستش به آن‏ها نمى‏رسيده، بلكه در عين اين كه همه آن لذات برايش فراهم بوده، با اين وجود از آن‏ها چشم پوشيده، و به كراماتى كه نزد خداست، و به قــرب خــدا دل بستــه بــود، و به غيــب ايمــان آورده، و در برابر ايمان خود استقامت ورزيده بود .

اين قدمى كه همسر فرعون در راه بندگى خـدا برداشته، قدمــى اســت كــه مى‏تواند براى همه پويندگان اين راه، مثل باشد. به همين جهت است كه خداى سبحان حال او و آرزو او و عمــل او را در طــول زنــدگى در دعـايى مختصـر خـلاصــه كــرده اســت.

در اين دعــا خــانــه‏اى درخــواست كرده كه هم نزد خدا باشد و هم در بهشت، و اين بدان جهــت اســت كــه بهشـت دار قـرب خـدا، و جــوار رب‏العــالميــن اســت. (1)

1- الميزان ج 38، ص 339 .

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليم!**

**۷ اسفند ماه ۱۴۰۰ - ۲۹ اسفند ماه ۱۴۰۰**

## فهرست کتابهای ۷۷ جلدی معارف قرآن در المیزان

**جلد اول - معارف قرآن در شناخت خدا**

1. **شناخت خدا - امر و خلق**
2. **تدبیر و تقدیر - مقدرات**
3. **قضا و قدر - سنت های الهی**

**جلد دوم – معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش**

1. **شروع و پایان جهان**
2. **نظام آفرینش**

**جلد سوم – معارف قرآن در شناخت ملائکه و جن و شیطان**

1. **ملائکه**
2. **جن و شیطان**

**جلد چهارم – معارف قرآن در شناخت انســان**

1. **آغاز خلقت اولیه انسان**
2. **روح و زندگی**

**10- سیستم ادراکی، احساسی و فکری انسان**

1. **نفس و روان و عواطف**
2. **قلب، عقل، علم و کلام**
3. **تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان**

**14- راز بندگی**

**15- دعاها و آرزوهای انسان**

**جلد پنجم - بررسی قصص قرآن در المیزان ( ۱- انسان های اولیه و پیامبران آنها )**

**16- کلیات تاریخ ادیان**

**17- انسان های اولیه و پیامبران آن ها**

**جلد ششم - بررسی قصص قرآن در المیزان ( ۲- ابراهیم بنیانگذار دین حنیف )**

**18- بنیانگذاری ملت حنیف، رسالت و مبارزات ابراهیم (ع)**

**19- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۱- بنی اسماعیل**

**20- لوط ,ع، پیامبر معاصر ابراهیم**

**جلد هفتم - بررسی قصص قرآن در المیزان ( ۳- موسی و بنی اسرائیل )**

**21-** دودمان فرزندان ابراهیم ع ۲- بنی اسرائیل

**22- زندگانی یعقوب و یوسف (ع)**

**23- زندگانی موسی علیه السلام**

**24- موسی و بنی اسرائیل**

**25- زندگانی داود و سلیمان و پیامبران بنی اسرائیل**

**جلد هشتم - بررسی قصص قرآن در المیزان ( 4- عیسی و پیروانش )**

**26- آغاز دین مسیح - زندگانی زکریا، یحیی، مریم و عیسی «ع»**

**27- تعلیمات عیسی و تحریفات کلیسا**

**28- اصحاب کهف، لقمان حکیم و حوادث تاریخی بعد از مسیح**

**جلد نهم - محـمـد رسـول الله « ص» ( شخصیت، تاریخ و شریعت او )**

**29- شخصیت و رسالت محمد رسول الله (ص)**

**30- جانشین رسول الله« ص» و اهل بیت**

 31 - مشخصات قرآن و تاریخ وحی و تنظیم و تفسیر

 32- تاریخ تشریع دین اسلام

**جلد دهم - تاریخ صدر اسلام و جنگ های رسول الله«ص»**

**33- تاریخ صدر اسلام- از جاهلیت تا مدینه فاضله**

**34- مدینة النبی - جامعه صالح اسلامی – تاریخ تشریع اسلام**

**35- تشریع جهاد - از بدر تا مکه - جنگ های اسلام با مشرکین قریش**

**36- از حنین تا تبوک - جنگ های اسلام با یهود و اقوام دیگر**

**37- نهادینه شدن دین - پایان سلطه کفر و آغاز نفاق**

**جلد یازدهم - مبانی زندگی اسلامی در قرآن**

**38 خانواده اسلامی**

**39 غذا و تغذیه انسان**

**40 نماز و روزه و حج**

**جلد دوازدهم - مبانی جامعه اسلامی در قرآن**

**41- جامعه اسلامی**

**42- اخلاق اسلامی**

**43- بایدها و نبایدها ی قرآن – اوامر و نواهی - حلال و حرام**

**44- انفاق - نظام مالی اسلام – (خمس و زکات )**

**جلد سیزدهم - مبانی حکومت اسلامی در قرآن**

**45- حکومت اسلامی**

**46- قانون در قرآن – مجازات اسلامی**

 **47- مبانی احکام نظامی و جهادی اسلام ( جنگ و صلح )**

**48- اداره کشور اسلامی - روش های مدیریت**

**جلد چهاردهم - معارف قرآن در شناخت آخـــرت**

**49- مرگ و برزخ**

**50- رستاخیز**

**51- اوضاع طبیعی و انسانی قیامت**

**52- انسان و اعمالش**

**53- گناه و ثواب – حسنات و سیئات**

**جلد پانزدهم - معارف قرآن در شناخت ابدیت و لقاء الله**

**54- بهشت**

**55- جهنم**

**56- ابدیت، شفاعت، لقاء الله**

**جلد شانزدهم - گفتمان های قرآن – تفسیر و تحلیل**

**57- گفتمان های راهبردی قرآن**

**58- گفتمان های آموزشی قرآن**

**59- گفتمان های تبلیغی قرآن**

**جلد هفدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در دین و فلسفه احکام**

**60- گفتارهای علامه طباطبائی در توحید**

**61- گفتارهای علامه طباطبائی درباره قرآن و کتاب**

**62- گفتارهای علامه طباطبائی درباره دین و فلسفه تشریع احکام**

**جلد هیجدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و مفاهیم علمی**

**63- گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و تفسیر**

**64- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم و اصطلاحات قرآنی**

**65- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم علمی و فلسفی قرآن**

**جلد نوزدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش،کمال، مقدرات و قیامت**

**66- گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش جهان و انسان**

**67- گفتارهای علامه طباطبائی در خودسازی و کمال انسانی**

**68- گفتارهای علامه طباطبائی در مقدرات و اعمال**

**69- گفتارهای علامه طباطبائی در مواقف و مسائل زندگی بعد از مرگ**

**جلد بیستم - گفتارهای علامه طباطبائی در اداره جامعه و کشور**

**70- گفتارهای علامه طباطبائی در روش اسلام در اداره جامعه**

**71- گفتارهای علامه طباطبائی درباره حکومت و روش اداره کشور**

**72- گفتارهای علامه طباطبائی درباره احکام حقوقی، جزائی و خانوادگی اسلام**

**73- گفتارهای علامه طباطبائی درباره روش مالی اسلام**

**74- گفتارهای علامه طباطبائی در مباحث تاریخی**

**جلد بیست و یکم - هدف آیات و سوره های قرآن**

**75- هدف آیات و سوره های قرآن – بخش 1**

**76- هدف آیات و سوره های قرآن – بخش 2**

**جلد بیست و دوم - منتخب معارف قرآن در المیزان**

**77- منتخب معارف قرآن در المیزان**